

ششم و نهم
ی باشد
س متوجه
ت بعلاوه
نکه حتی
غافلند که
س ماست
امروز از
بکنند.
و سالها
ن جلد از
ی طالبان
م زبانهای
کی است
و محصلین

سال پنجم

شماره دهم

پایادگار

مجله ماهیانه ، ادبی ، علمی و تاریخی

مدیرمسئول

عباس قبال

شکی نیست که مملکت ایران و قوم ایرانی در پیش از انوار ترقی نمود
دارای ترقی و تعالی و تمدن شایان بوده و در برخی دیگر انحطاط و نزول
داشته و خیلی از تمدن دور شده است و این ترقی و نزول لاسیال طایفه
اسراری داشته و دارد که تحقیق آن در پیدایش آنها هم از انحطاط
الاجتماع وهم از حیث تالیف علمی توجه ما را برای خواندن و مضموناً طبقات با نفوذ
و مؤثر در روزگار مملکت (اگر دلسوزی داشته باشند) مفید است
کتاب معروف موشکیو حکیم خرمی و نکته شرح فرانسیس در مملکت
انحطاط روسی ما و جهات و حکمت آن و مضمون این خلدون مروری دانند چاره ای در
فلسفه تاریخ است و البته برای ملل عاقل مغرب زمین نشأ نواید و مرجع است

فهرست مندرجات

- | | | |
|---------|--------------------------|-----------------------------------|
| ۱۳ - ۱ | بِقلم جناب آقای تقی زاده | حیثیت و همت |
| ۲۱ - ۱۴ | | مخاطرات ناشی از علم |
| ۲۵ - ۲۲ | | یک نامه بخط پیراوتی |
| ۲۷ - ۲۶ | | از گفته های شرف الدین شفره |
| ۴۳ - ۲۸ | | شرح حال حجة الاسلام شفتی |
| ۴۵ - ۴۴ | | ترجمه حال علامه مرحوم محمد قزوینی |
| ۶۴ - ۵۵ | بِقلم آقای منوچهر ستوده | قصران ری |
| ۷۶ - ۶۵ | | ما و خوانندگان |
| ۸۰ - ۷۷ | | فهارس سال پنجم |

۱۶ - انجمن صبری

شامل در قسمت پانزدهم کتاب در بیک جلد حاوی تقریراتی از آقای احمد رضا و مضمون نظریات اصلاحی و تشکیلاتی است و طرز کار ایشان در ۱۲۴ صفحه خطاریز، طهران ۱۳۲۸ شمسی. مؤلف این کتاب اگر چه بدبختانه از نعمت بیانی محروم مانده ولی در عوض از حسن قریحه و هوش و ذکاوت و فطنت و حافظه سرمایه‌های وافر دارنده و پندآمدها همین ابراز نظر آورده را کرده آورده و به خوانندگان با حسن تقدیم داشته‌اند تا شاید موجب بصیرتی ایشان را فراهم آید.

یادگار

سال پنجم

شماره دهم

خرداد ۱۳۲۸

رجب - شعبان ۱۳۶۸

۴۵ - ژون ۱۹۴۹

مسائل روز

بعضی از علل ترقی و انحطاط تاریخی ایران

حیثیت و همت

بقلم جناب آقای تقی زاده

شکی نیست که مملکت ایران و قوم ایرانی در بعضی از ادوار تاریخی خود دارای ترقی و تعالی و تمدن شایان توجهی بوده و در برخی دیگر انحطاط و تنزل داشته و خیلی از تمدن دور شده است و این ترقی و تنزل لامحاله علل اجتماعی و اسراری داشته و دارد که تحقیق آنها و غور و تأمل در پیدایش آنها هم از لحاظ علم الاجتماع و هم از حیث نتایج عملی توجه بآنها برای خواص و مخصوصاً طبقات بانفوذ و مؤثر در روش عمومی مملکت (اگر دلسوزی داشته باشند) مفید است.

کتاب معروف موتسکیو حکیم خردمند و نکته سنج فرانسوی در عظمت و انحطاط رومی ها و جهات و حکمت آن و مقدمه ابن خلدون هر دو شاهکار جاویدی از فلسفه تاریخ است و البته اولی برای ملل عاقل مغرب زمین منشأ فواید و موجب انتباه

۱۳ - ۱

۲۱ - ۱۴

۲۵ - ۲۲

۲۷ - ۲۶

۴۳ - ۲۸

۴۵ - ۴۴

۶۴ - ۵۵

۷۶ - ۶۵

۸۰ - ۷۷

و اصلاح روش سیاسی و اجتماعی و اخلاقی بوده است. این نوع مطالعه و تحقیق در حکمت تاریخ که حالا از آن غالباً با اسم فلسفه تاریخ یاد میشود در واقع جوهر تاریخ است و آنرا غایت اصلی آن فن باید دانست. گیبون ۱ تاریخ مفصل و دقیق و جامعی نوشته که آنرا هم شاهکار توان نامید و در واقع ثبت وقایع سلطنت و جمهوریت مملکت بزرگ روم است ولی آن کتاب به تنهایی چنان نتیجه و درسی نمیتوانست داشته باشد که کتاب بالنسبه کوچک مونتسکیو همچنانکه تاریخ عظیم طبری و ابن الأثیر و مسعودی و ابن خلدون و چهل پنجاه کتاب مفصل و مختصر تاریخ مشرق (دنیای اسلام) آن فایده فلسفی را که مقدمه ابن خلدون (که ویرا مونتسکیوی مشرق نامیده اند) دارد نداشته و همین است که ما اینگونه کتب را یعنی نظایر کتاب مونتسکیو و ابن خلدون را چکیده و عصاره و جوهر تاریخ شمریم. اگر چنین کتابی نیز برای جوهر تاریخ ایران داشتیم گمان میکنم شاید منشأ فایده تنبه و اصلاحی برای ملت ما میشد.

اینجانب در ۴۵ سال پیش در قاهره (مصر) رساله کوچکی در این زمینه نوشتم که طبع و نشر شد و آن نوشته اگرچه در آن زمان باعث شهرتی برای من شده و مقبول افتاد اگر حالا بانظار ارباب معرفت امروزه عرضه شود مانند اشعار ابتدائی يك شاعر در اوایل جوانی مثلاً ۱۴ سالگی وی جلوه خواهد کرد و مورد توجه نخواهد شد اگرچه آن رساله را پس از تحصیلات ممتدی و فرا گرفتن مایه ای از علوم قدیمه و جدیده از هر نوع و مطالعه کتبی بزبانهای عربی و فرانسوی و انگلیسی و یکسال بعد از ترجمه کتاب «تمدنات قدیمه» گوستاویلون بفارسی نوشته بودم.

حالا که بتاریخ قدیم و جدید ایران بیشتر آشنا هستم بیشتر احساس میکنم که وجود چنین کتاب یا رساله یا مقالاتی بر اثر غور در تاریخ ضرورت دارد و چنین تألیفی اگر نقائص اجتماعی و فردی ما را آشکار میسازد باید از طرف خود ایرانیان نوشته شود ورنه اگر بقلم يك خارجی با هر اندازه بیغرضی هم که باشد نوشته شود و عین

حقیقت را کماهی و بلکه حتی معتدل تر از میزان حقیقی بنمایاند حس عزت نفس و باصطلاح نازیبای جدید «غرور ملی» ما بجوش میآید و نویسنده آن مورد طعن و حملات و اتهام بدشمنی و غرض ورزی شده صد مقاله در رد آن خواهیم نوشت و بجای آنکه درس عبرت و تنبیهی برای ما بشود مایه افراط تعصب و لجاجت میگردد.

البته آنچه خارجیان از معایب ما بگویند چه از اسلاف قدیم ما و چه از مردم این زمان بما تلخ و ناگوار میآید و این در حکم قاعده عمومی است که هر کسی تعریف ما را کرده شخص دانشمند و بیغرضی بوده است و آنکه عیبی بر ما گرفته مغرض و خصم و حسود و جاهل. از کتاب «تربیت کوروش» کزنفن که اخلاق ایرانیان قدیم را میستاید حظی میبریم و نویسنده کتاب حاجی بابا را بدشمنی نسبت میدهیم ولی غافل از اینکه همان کزنفون در کتاب دیگر خود «آنا بازیس» در موقع صحبت از بی انضباطی و فساد قشون اردشیر دوم در جنگ با یونانیهایی که تحت سرداری خود نویسنده بودند می گوید که سرداران ایرانی ستوربانان و ساقیها و خاصه تراشها و نظایر آنها را در موقع سان قشون آورده و در مقابل پادشاه یا سپهسالار نمایش داده بول بعنوان حقوق و مصارف آنها گرفته و خود میخورند (که چندان بی شباهت باوضاع ربع اول قرن کنونی یعنی قرن چهاردهم و زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نیست) و از طرف دیگر مؤلف کتاب حاجی بابا در جلد دوم کتاب خود انتقادات خوشمزه ای هم حتی از اوضاع انگلستان میکند. پس تحقیق عالمانه و بیغرضانه و توضیح حقایق نباید بهیچوجه تحت تأثیر حب و بغض شخصی یا ملی درآید، نه تعصب عربی مفرط بر ضد عجم که بیرونی بابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة الجبلی نسبت داده و از آن انتقاد میکند و آنرا حمیت کور کورانهمیشمارد یا مبالغه منسوب به صاحب بن عباد از نگاه نکردن بآئینه تا ایرانی را ندیده باشد پسندیده است و نه تعصبات شعوبی بعضی از مؤلفین قدیم یا نمونه کامل آن مرحوم میرزا آقاخان کرمانی و بعضی معاصرین مدعی علم که اصلاً تمام علوم و تمدن اقوام دیگر عالم و حتی قسمت اعظم زبانشان را از ایران و فارسی دانسته اند مایه

روسفیدی است. هیچکس در دنیا با مبالغه در مدح و ثنای خود نتوانسته و نمیتواند مردم دیگر عالم را به علو مقام و شرافت و فضائل خود معتقد کند و چون در بعضی ممالک خارجه آزادی کلام کامل است آنچه نسبت بقوم و مملکت ما عقیده داشته و دریافته باشند خواهند نوشت و گاهی ما خبر هم نمی شویم و اگر موقعی ملاحظه ترس و واهمه ای از اظهار غلنی مطالب بنام و نشان داشته باشند مانند مؤلفین کتاب «بیکناهی و غرض» ۱ بزبان انگلیسی که در سالهای آخری قبل از جنگ نشر شد يك سلطان مدی بطور قصه ساخته و آنچه میخواسته اند بحق و ناحق بگویند باو نسبت میدهند. از ابتدای مشروطیت ایران اتصالاً صحبت و نوشتن از سر عقب ماندگی و فقر و جهالت ما و اختلال و فساد در امور مملکتی و فقدان صدها شرایط تمدن و آداب و تربیت در قوم ما مرسوم شده و بمرور زمان این تحقیق و نقادی فوق العاده شدت یافته و اغلب کل اوقات مردمان شهری را مستغرق ساخته است. این نقادی با ترقی میزان معرفت بین اشخاص تحصیل کرده بتدریج کاملتر و دقیق تر شده و نسبت بموضوعات مربوط باین نقائص مو شکافی و حللاجی زیاد بعمل آمده است و در تحری طریق اصلاح هم بسیار مطالبی گفته و نوشته شده است ولی در پیدا کردن سر رشته و کشف مبدأ اصلی نقائص ملی اتفاق آراء حاصل نبوده و نیست و شاید این تشتت آراء نتیجه عدم توجه کامل بتاریخ و تدقیق در اوضاع گذشته این مملکت است.

بگمان اینجانب عقاید گوناگونی که در سبب یا اسباب دور افتاده ما از جاده مستقیم و داشتن نقائص ملی بزرگ اظهار شده ناشی از غفلت از طریقه تحقیق علمی صحیح بوده و هست و وارد شدن در مطلب از آن طریقه عقل سلیم و روشن بینی کاملی مانند عقل دکارت فرانسوی و بیکن انگلیسی لازم دارد ورنه تعقیب طرق مختلفه و مبالغه در اثر این یا آن نقیصه و ربط دادن هر فسادى بآن یکی و عدم رعایت حسن تناسب و اعتدال در حکم محققین اجتماعی ما را شبیه بکورانى میسازد که بقول مولوی

بتماشای فیلی رفته و با حس لامسه بفیل نزدیک شده بودند و پس از برگشتن هریک از آنها فیل را بر طبق عضوی که مورد لمس او واقع شده بود تعریف میکرد، یکی میگفت فیل چیز پهن و نازکی است (زیرا که دست بگوش فیل زده بود) و دیگری که خرطوم را لمس کرده بود فیل را چیز استوانه ای نرمی دانسته و چنان وصف مینمود. بعضی مدعیان حکمت شناس ما هم نقص اصلی و علة العلل فساد و خرابی را گاهی حجاب نسوان و گاهی خط عربی و گاهی کمی آب در مملکت و گاهی اعتقاد بقضا و قدر و قسمت و سرنوشت و گاهی تسلط روحانیون بی حقیقت و حتی گاهی هم العیاذ بالله دین اسلام تشخیص داده و اصلاح امور و کسب ترقی مدنی و ثروت را موقوف بدفع آن نقیصه بعقیده خود دانسته اند و گاهی هم تاحدی بمطلب نزدیک شده و مانند میرزا ملکم خان نبودن قانون و عدم رعایت کامل و شدید و لایتخلف آن و فقدان عدالت و امنیت قضائی را مایه اصلی همه خرابیها و فقر و ذلت نادیده و ناشنیده این ملت شمرده اند. و ای اگر دقیق تر شویم خواهیم پرسید که این فقدان مطلق عدالت که مبتلای آن هستیم و ظلم زورمندان بر زبردستان ناشی از چیست و اگر مربوط بنقص علم و تمدن است چرا مملکت ما در قرن چهاردهم (که فرنگی ما بها آنرا قرن بیستم می نامند) با وجود داشتن بسیاری از آثار مکتسبه تمدن عصری باندازه روم قدیم بیست قرن پیش پیرو قانون و اصول عدالت مستقر نیست.

اینجاست که عطف نظر عمیقی بتاریخ و سرگذشت قوم ایرانی موجب التفات بکنه امر تواند شد. سرّ اصلی انحطاط ملت ما در مبانی اخلاقی است و نقصی که از این حیث وجود دارد با تاریخ مملکت مربوط است. استیلاهای بی دری ا اقوام خارجی و ظلم مفرط داخلی و جنگهای مستمر روح مردم این مملکت را علیل و ذلیل نموده قدرت اخلاقی را درهم شکسته و قوای روحانی لازم برای استقامت در مقابل حوادث و ظلم را ضعیف ساخته است. سستی اخلاق اجتماعی و زوال استحکام و متانت در خصائل شریفه روحی حس شرافت و حیثیت فردی را هم متزلزل میسازد و بنابراین

و نمیتواند
می ممالک

دریافته

ترس و

بینگناهی

ک سلطان

میدهند.

ماندگی

تمدن و

وق العاده

نقادی با

و نسبت

در تحری

و کشف

اه نتیجه

ز جاده

یق علمی

نی گاه ملی

مختلفه و

یت حس

ل مولوی

همانطور که جسم ضعیف و ناتوان و بی قوت قدرت مقاومت در مقابل حملات امراض بی شمار محیط خود را نداشته و بانواع دردها بسهولت مبتلی میشود روح ضعیف نیز معرض امراض روحی که به بقاء فرد و نوع مضر و بلکه مهلك است میگردد.

حیثیت یا «صفت» یا خصلت مردانگی که بنیان راستی و شرافت و متانت اخلاقی است مایه اصلی بزرگی حقیقی ملت است، ضعف حیثیت و شهامت اخلاقی قدرت نفسانی را ضعیف و آنرا مستعد امراض دروغ و نفاق و خودخواهی مفرط و بی نظمی و شیوع مسامحه و بی قیدی میکند و چنان اجتماعی را که افراد آن حیثیت انسانی و «صفت» را از دست داده اند فلاحی نیست و دیر یا زود بانقراض میرود یعنی اگر همسایگان او از فرط طمع در خاک او و رقابت شدید بین خود نگذارند يك قوم خارجی از میان خودشان تسلط یافته آنها را محکوم خود سازد بنده زورمندان داخلی خواهد شد. زمانی مثل مردگان زردشتی بصورت ظاهر سر پای خود میماند و پس از آنکه کلاغها و لاشخورهای داخلی گوشت و پوست او را خوردند استخوان او افتاده و پاشیده میشود ولی اگر رقابت خارجیان زورمند در میان نباشد یا یکی از آنها بزودی آن قوم را در حیطة تسخیر خود میآورد و یا اگر بر فرض بعید هیچ خارجی هیچگونه مداخله ای نکرده و نظری بآن خاک و آن قوم نداشته باشد تباهی کامل اخلاق فردی و اجتماعی منتهی بانحلال و پاشیدگی ملت شده عشایر پر زور نیمه وحشی خود مملکت شهر نشینان را حلقه بگوش خود ساخته و اگر معتدل باشند گاو شیرده خود کرده میدوشند. مقصود از کلمه «حیثیت» خصلت روحی است که فرنگی ها بآن «کار اکر» میگویند و غالب اقوام غربی آن صفت را واجدند و شاید بهترین مثال آن در قرن اخیر فنلاندیها و بوئرها و ایرلندیها است. گمان میرود که ایرانیان قدیم عهد هخامنشی و شاید دوره اشکانی تا حدی این خصلت حیثیت و مردانگی و پهلوانی را داشته اند زیرا که در میان ایشان سلحشوران و مخصوصاً سواران که نمونه حیثیت و سرفرازی و شجاعت روحی طبقه عمده اصناف مملکت بشمار میرفتند زیاد بودند حتی یونانیان و رومیان هم آنها را

«باربار» های شریف می‌شمرند و در صلح و جنگ آنها را قرین خود دانسته بقول آنها اعتماد داشتند.

تمرکز اداری در عهد ساسانیان و شدت ظلم در بعضی از ادوار آن و جنگهای طولانی بنیه روحانی مردم را ضعیف ساخت ولی هنوز اساوره (جمع سوار) که نمونه پهلوانی و مردانگی و «شوالیه» های آن عصر محسوب میشدند مایه عظمت و سربلندی ملك و ملت بودند. در مآخذ یونانی و رومی دیده میشود که «قانون پارس و ماد» شهرت داشته و ایرانیان بشدت رعایت آنها معروف و در تقید بآداب و رسوم ملی نیز ثابت بودند و کافی است برای مثال گفته شود که سفیر ژوستینین دوم امپراطور روم شرقی که در سنه ۵۶۵ مسیحی جلوس کرد و بلافاصله سفیری برای اعلان تاج گذاری خود بدربار خسرو و انوشیروان فرستاد در سرحد روم و ایران ده روز مجبور بتوقف شد و بواسطه عید فرورد گاه (که ده روز بود) نتوانست در سیر خود مداومت نماید ولی اگر امروز سفیر دولت بزرگی در عید نوروز وارد شود بزرگان مملکت جشن نوروز را کنار گذاشته باستقبال او میشتابند در صورتیکه اگر در عید میلاد مسیح سفیری وارد لندن شود بملاقات هیچیک از رجال انگلیس موفق نمیشود.

استیلای عرب و مغول و سلسله های مختلف ترك بر ایران و زبونی و محکومیت ایرانیان بتدریج حس استقلال فردی و جمعی و مردانگی را ضعیف ساخت و این ناحوانمردی در ادبا و شعراء هم مشهود میشود، اگر ابوزید سروچی موهوم عرب هم برای دیناری طلا پول را مدح کرده بخدا میرساند و «لولا التقی لقلت جلت قدرته» میگوید و هم برای يك دینار دیگر آنرا ذم و هجو کرده «تبأله من خادع ممادق» میسراید قآنی که موهوم هم نیست در مدح حاج میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه قصابد غرائی سروده او را بفلک میرساند و با مبالغه

«ملکی هست در لباس بشر کاین خلایق نه لایق بشر است»

وصف میکند چندی بعد در مدح جانشین او میرزا تقی خان امیر میگوید:

«بجای ظالمی شقی نشسته عادلای تقی که مؤمنان متقی کنند افتخارها»

تا چندی قبل اثری از رسم و راه مردانگی و تقید بقول و اصول پهلوانی هنوز در زورخانهها محفوظ بود و شاید هنوز باقی باشد. در میان طبقه اصناف از حرفه های مختلف نیز قرنهای چینی اصولی که فرنگیها بآن «کود اخلاقی» گویند و در میان مسلمانان فتوت نامیده میشد وجود داشته، است میان دانشمندیهای خودمان هم داشتن قول و کردار و صفت مرسوم بود و راست قولی علامت مردانگی و دروغزنی و نفاق و دورویی که با اصطلاح عوامانه «حقه بازی» و «ونارو زدن» و «پشت هم اندازی» نامیده میشود و امروز با اسم دیپلوماسی خوانده میشود منافی صفت مردی شمرده شده و صاحبان این اخلاق را مجازاً مخنث و بی صفت حساب میکردند. در فرنگستان هم چنین اصولی بین بازیگران عرصه (صحنه) تیاترهای کلاسیک و غیره وجود دارد و اهل ورزش (اسپورت) نیز بر راستی و منش خوب تقید دارند و گذشته از صنف مخصوصی غالب افراد ملل مغربی نیز دارای اخلاق متین و راستگو و درست کردار و بقول انگلیسها «جنتلمن» هستند. در ایران بد بختانه حیثیت (کارا کتر) چنانکه گفتیم ضعیف شده و در میان افراد طبقه حاکم صفات نقیض آن غالب گردیده و از راه و رسم مردی و مردانگی و راستی و تقید بکردار نیک اثری نمانده است.

در صد سال اخیر مهر کردن قرآن و فرستادن عهد و پیمان تأمینی با آن و وعده مساعدت بر رؤسای عشایر و جلب آنها بشهر پس ازدادن اطمینان و قول سپس کشتن آنها امثله متعددی دارد در صورتیکه امرای عرب در لشکر کشیها و فتوحات مسلمین بر عایت پیمان صلح خود مقید بودند.

سلطان محمد خوارزمشاه بطمع مالی که ایلچیان چنگیز حامل آنها بودند ایشانرا کشت و با آن کار سد یا جوج را شکست و باعث نکبت عظیم برای ایران و عالم اسلامی شد. خود خوارزمشاه از جلومغول فرار کرد و پیاپی از ترکستان تا کنار بحر خزر عقب نشست و امراء و سرداران ایران هم استقامت نورزیده بزودی مملوک سران مغول شدند. شاعر حکیم بزرگ ما شیخ سعدی هم در عزای مستعصم «آسمانرا حق بود گر خون بیارد بر زمین» سروده و هم در مدح انکیانو امیر مغول «خسرو عادل امیر نامور» گوید.

راست است که قشون مغول شجاع و جنگاور و اغلب غیر قابل مقاومت بود و تنها ایران و ترکستان و عراق را مسخر ساخت بلکه از شمال بحر خزر تا مسکو و لهستان و بالتیک را استیلا نمود و از طرف مشرق هم آسیای مرکزی و مملکت تانغوت ها و چین را تسخیر کرد لکن چینی ها سر تسلیم فرود نیاوردند و همه جا جنگ کرده و عاقبت قلاع خود را خراب نموده امراء و سرداران آنها خود و عائله خود را با آتش انداختند و سوختند. مثالهای فوق العاده نمایانی از این استقامت در چین میتوان ذکر کرد و خواندن تاریخ جنگهای مغول با چینیان که داستان کامل آنها را هورت در کتاب عظیم و جامع خود «تاریخ مغول» بزبان انگلیسی شرح داده انسان را پراز اعجاب و حیرت میسازد اینک يك مثال:

در جنگی بین اردوی مغول و اردوی چین در شمال شرقی آن مملکت عاقبت چینی ها مغلوب شدند و اتفاقاً سردار چینی زنده بدست مغول افتاد. او را پیش خان مغول آوردند و از او خواستند که کرنش کند قبول نکرد، آنچه اصرار و زجرش نمودند تن درداد پس يك باز او را بریدند و باز اصرار بتعظیم کردند زیر باز نرفت، بازوی دیگرش را بریدند باز تسلیم نشد پس نخست يك پا و بعد پای دیگرش را بریدند و هر دفعه باز باو زور آوردند که کرنش کند نپذیرفت و در آخرین دم که جان از تنش بیرون میشد پشت بخان مغول نمود و رو بجنوب کرده بیادشاه چین تعظیم کرد و مرد مغولها دور جسد مرده او دایره ای زده شمشیر های خود را کشیده و روی تن آن سردار چینی بغلامت احترام گرفته فریاد کردند که «ای قهرمان دلور اگر دفعه دیگر بدنیا برمی گردی خواهشمندیم از میان قوم ما در مغولستان ظاهر شو». این روح شهامت را در ممالک مغرب و میان آن اقوام فراوان می یابید. اظهار یکی از سران و وزرای آلمان در مقابل محکمه نورنبرگ وقتیکه خطر اعدام او را تهدید میکرد و اعدام هم شد و از او سؤالاتی راجع بهیتلر و کار های او کردند نمونه از این صفت است که گفت من کسی نیستم که نسبت بشخصی که دیروز «هوزنا» میگفتم حالا بگویم

«دارش بزید»^۱ تعظیم و تکریم خاص فوق العاده ای هم که فرقه شیعه از حضرت امام حسین میکنند شاید بیشتر بهمین صفت مردانگی و حیثیت و عدم تسلیم بناحق مربوط است و شکی نیست که شهامت و حیثیت و عزت نفس همیشه و همه جا حس ستایش و اعجاب مردم را حتی مردم کم حیثیت را تحریک میکند.

پس باید باز بیندیشیم که موجب عمده سستی اخلاق لازمه برای انضباط و صحت امور و درستی کردار و ترقی تمدن حقیقی و تکامل رشد ملی ایران چه بوده و هست و برای رفع این نقص اساسی چه میتوان کرد؟

فراهم آوردن اسباب نشو و نماي روح مردانگی و راستی و ایجاد ملکه فتنوت و مروت انسانی در قومی سهل نیست، کیفیت تعلیمات اولیه و حکایات و داستانها برای با سوادها و مواعظ و تعلیمات روحانی در طبقه عوام تأثیر بسیار مهم دارد و گمان میکنم سه چهار وسیله برای شروع بایجاد روح و اخلاق پاکتر در افراد و بالتبع در جامعه باعث شروع نهضتی برای پاکبازی و عفت اخلاقی تواند شد. نخست اقدامی برای ایجاد چند (مثلاً پنج الی ده) مدرسه ابتدایی و معادل آن کودکان و دو یا سه مدرسه متوسطه و دوسه تا دارالمعلمین و دارالمعلمات در تحت اداره کامل و مطلق يك عده معلمین و پرستاران مرد و زن از یکی از ممالک کوچک متمدن مانند سوئد یا سوئیس و دادن يك عده مثلاً پانصد تا هزار نفر از اطفال صغیر سالم ایرانی (مثلاً چهار پنج ساله) بآن مؤسسات تربیتی شبانه روزی و قطع روابط کامل آنها با خارج و در صورت امکان برقرار کردن این مؤسسات دور از شهرهای بزرگ و در اماکنی دارای هوای خنک و سالم و تدارک همه لوازم زندگی و کار در آن نقاط و دقت کامل در انتخاب معلمین و پرستاران ایرانی نيك سيرت و ترتیب کتب درسی بطوری که ضامن ایجاد و حفظ خصائل انسانی معتدل باشد مثلاً نه شامل ثنای اشخاص باوصاف غیر ممکن و منافعی زندگی باشد مانند قصه بوستان سعدی در خصوص عرضه حاتم طائی

۱ - هر دو عبارت از انجیل است که اول اتباع عیسی ثنا خوان وی بوده هوزنا میگفتند که اصطلاحی است عبرانی که حکم صلوات فرستادن مسلمین را دارد و در موقع معاکه مسیح پیش پیلط حاکم رومی بهبود فریاد میزدند دارش بزید دارش بزید.

سر خود را بمهمان خود که فرستاده امیر یمن بود و نه مروج خصائل ناپسندیده مانند نگاهداشتن صالحی سنگ پاره ایرا که کسی وقتی بر سر او زده بود و زدن او بر سر همان شخص وقتی که بجاه افتاده بود زیرا که شکی نیست که قسمتی از فساد اخلاق اجتماعی یا نقصان رشد و غیر کامل از اینگونه داستاها برمیخیزد و چه سرمشقی برای گمراه کردن جوانان مؤثرتر از قصه پادشاهی تواند شد که وجهی بسوداگران غریب داد که پس از عودت بدیار خویش سال دیگر فلان مقدار از فلان متاع برای او بیاورند و وزیر او که در موقع تنظیم فهرست احمقهای مملکت بحکم پادشاه اسم خود شاه را در اول فهرست نوشت و در مقابل باز پرس پادشاه گفت شکی نیست که کسیکه آنهمه پول بفرباء بدهد که برای او مالی بیاورند سفیه است زیرا که قطعاً نخواهند آورد و پول را می خورند و چون پادشاه گفت اگر در سر موعد مال را آوردند چه خواهی گفت جواب داد نقلی نیست و جبران آن سهل است در چنین صورتی اسم پادشاه را معمو کرده اسم آن تجار را در جای آن مینویسم و هکذا صد ها حکایات دیگر که از شرح آنها خود داری میکنم .

دوم اصلاحی اساسی در طرز تعلیم طلاب علوم دینی و در صورت امکان تأسیس يك يا چند مدرسه بزرگی برای آنها که در آنها اصول دین بطور ساده و مجرد از حشو و زواید و فقه مذهب جعفری و فقه مذاهب اربعه اهل سنت و مقداری از حکمت و کلام تعلیم شود و شرط پذیرفته شدن در آن مدارس داشتن سرمایه ای از تحصیلات علوم جدید از حکمت طبیعی (فیزیک) و شیمی و تاریخ طبیعی و علم حیات از قبیل تشریح و وظائف الأعضاء و مبادی طب و مخصوصاً میکروب شناسی و کیفیت ظهور و سرایت و انتشار امراض بوده باشد و البته آن مدارس باید درجانی داشته باشد مانند ابتدائی و متوسطه و عالی که بتدریج همه صاحبان حرفت روحانی از امام جماعت و واعظ تا آخونده از آن مدارس بیرون آمده باشند و تا دارای تصدیقنامه آن مدارس نباشند جواز اشتغال بآن حرفت بآنها داده نشود ولی این رسم جواز داشتن روحانیان باید موقتی و مثلاً برای بیست تا سی سال باشد و پس و بعد آن شغل آزاد گردد و اگر تریبی برای معیشت این صنف روحانیان صاحب جواز داده شود و مالیات

مخصوصی برای این کار از مردم متدین مملکت که عضویت جامعه دینی را قبول کرده طالب بهره مندی از رسوم و اعمال مذهبی مانند نماز جماعت و وعظ و نماز میت و اجرای عقد و تعلیم مسائل دینی و قراءت قرآن و استفاده از مسجد و غیره هستند باندازه ای که کافی مقرر آخوند ده یا محله یا مجتهد شهر باشد بگیرند حصول مقصود کاملتر میشود و البته نظارت بسیار شدید و فوق العاده دقیقی لازم است برای مراقبت در اخلاق و اعمال و علم و فهم و روشنی فکر این صنف روحانیان تا کاملاً بر طبق مطلوب بار آیند و دارا و مروج اخلاق فاضله و راستگویی و مروت و درستی و حیثیت و بالأخص دیندار واقعی یعنی متدین روشن ضمیر باشند و اگر شرط دوم یعنی روشنی فکر را خائز بوده ولی باطناً اعتقاد واقعی بمبانی دین از خدا و پیغمبر و آخرت نداشته باشند نباید جواز و مقررری داشته باشند و اگر بعدها فقدان این شرایط یا سلب آنها در ایشان مشهود گردد باید در ضمن تصفیه و غربال متناوب گاه بگاهی مذنبین و مستضعفین و منافقین از میان ایشان اخراج شوند.

سوم ایجاد عده بسیار زیاد مدارس ابتدائی و متوسطه حرفتی و صنعتی و زراعتی خیلی ساده و بی تجمل و کم خرج بیسیط ترین طرز زندگی و فاقد هر نوع تجدد ظاهری جز شرایط صحی و تخصیص قسمت بسیار عمده تعلیمات پس از خواندن و نوشتن باین امور صنعتی و زراعتی و حیوان داری و خانه داری و مرغ داری و تربیت زنبور عسل و بنائی و چاه کنی و باغبانی و غیره و غیره و قسمتی دیگر بفن حفظ الصحه و وسائل مصونیت از امراض. باین طریق همت و قوی و حواس اکثریت عظیمه مردم متوجه و مصروف تولید وسائل رفاه و کار مفید میشود و سیاست پیشگی که امروز مرض و بائی هوسکاران علو طلب شده و باعث هجوم بییت المال است محدود بعده بالنسبه کمتری میشود و باین طریق قوای عاطله در مملکت که بقول معروف روزها پشت میز نشین و عصرها معتکف پای منقل و افور و شبها ملازم بزم عرق خوری و قمار هستند بکارهای مفید انداخته میشوند و البته باید در مدارس ابتدائی و متوسطه هم تبلیغات بسیار شدید و جدی و باعلاقه بر ضد این عادات بد و مخصوصاً قمار و مسکرات بعمل آید.

چهارم تشکیل جمعیتی برای ترویج حیثیت و شرف و راستگویی و اجتناب از

دروغ و دسیسه و نفاق و خود داری از مبالغه و اظهارات بی اساس و بی دقت و احتراز از مسامحه و پرهیز از غیبت و نمایی و مخصوصاً ترك مطلق تعارفات بی حقیقت رو با روی (که از بدترین مفسد اخلاقی این ملت است) چه در کلام و عمل چه در کتابت. اگر چنین انجمنی از مردمان صاحب دل و منزله بوجود بیاید و بطور ثابت و مستمر گذشته از تبلیغ قولی سر مشق مشهودی بدیگران نشان بدهد قطعاً در ایجاد نهضت اخلاقی بی اثر نخواهد بود و مانند تأثیر محفل بناهای آزاد در انگلستان و فرقه «دوستان» یا «کویکر» ها در مبنای اخلاقی انگلند جدید در مشرق ممالک متحده آمریکا و همچنین در خود انگلیس انقلاب اخلاقی تدریجی بوجود خواهد آورد. تعلیمات گانندی در هندوستان و محمد اقبال در میان مسلمین در واقع نوعی از ارشاد اخلاقی بود که فرق آنها با طریقت های صوفیه در ایران در تشویق بکار از طرف مرشدین هندی و ترویج بیکاری و عطالت از طرف پیران طریقت ایرانی بوده یعنی فرق جبر و تفویض و اشاعره و معتزله است و نتایج ایند و گونه تعلیم در این دو مملکت مشهود و عیان شد و بهمین جهت باید برای تخریب سرچشمه بطالت و کندن ریشه بی همتی و بی کاری تبلیغ و تعلیم شدیدی بر ضد عقاید جبری که بد بختانه در میان ما کمال رواج دارد و در مغز هاریشه دو اندیشه بعمل بیاید. بد بختانه با آنکه پیروان مذهب تشیع در اوایل مخالف طریقه جبری بوده اند و امر بین الامرین را اختیار نموده اند با حفظ عقیده در قول بتدریج در عمل از صراط اعتدال خارج شده و انحراف بزرگی بسوی جبر و قضاء و سر نوشت و «قسمت» کرده اند.

علامت اصلاح اخلاق راستگویی، موقوف کردن تعارفات و تملقات رو با روی، تقید شدید بنظم در وقت، حفظ وعده و حضور در سر وقت، حفظ قول، سر بلندی و سرفرازی، عدم تلون و تبعیت در عقاید از ارباب نفوذ و وزش باد قدرت و ایجاز در کلام و اکتفا بحد لازم است و هر وقت ما اثری از این صفات در جمعی از جوانان خود دیدیم بالنسبه امیدوار میشویم و البته برای اینکار بهترین وسیله تشکیل جمعیت اخوانی است که مراقب حفظ صفات در هم دیگر باشند بانثویق و احترام دارند گان صفات و تحقیر و طرد متخلفین.

مسائل علمی

مخاطرات ناشی از علم^۱

علم با قدمهای بسیار سریع پیش میرود و وسایل راحت که سابقاً حکم تفنن را داشت بتدریج بدون اینکه انسان ملتفت آن شده باشد چنان ضروری شده است که همه را غلام و بنده خود ساخته .

ترقی شایان علم طب بر اثر پیدا شدن مرد خارق العاده ای نظیر باستور خاطر را طراوتی دیگر بخشیده و بسیاری از آلام بیفایده را از میان برده است ، کشف ادویه مخدره درد را مغلوب ساخته و بر اثر آن دیگر تالارهای اعمال جراحی مانند سابق آن صورتهای وحشت آور گذشته را ندارد .

وسایل ارتباطیه روز بروز بیشتر بسط می یابد و بالتجربه سرعت آنها زیاد تر و فواصل بین منازل کمتر میگردد ، طیارات آسمانها را مسخر خود ساخته و بلاد را بیکدیگر نزدیک کرده و اوقیانوسها را زیر پای خود گذاشته اند ، تلگراف بی سیم روز بروز وسایل تأمین جان مسافرین را بیشتر و مطمئن تر میسازد و رادیو با حذف زمان پیوسته تمام مردم روی کره را در ارتباط با یکدیگر نگاه میدارد ، سینما حجابی را که سابقاً بین طایفه های مختلفه مردم وجود داشت بکلی برانداخته و امروز مناظر زیبا یا زشت زندگانی انسانی را علی السویه در پیش چشم همه نمودار و مجسم مینماید .
در مقابل این ترقیات باید گفت که سلاحهای جنگی نیز تقریباً بهمین نسبت

۱ - این مقاله ترجمه قسمتی از کتاب بسیار مفید یکی از محققین معاصر فرانسه است بنام لکننت دونوبی Lecomte du Noüy ، عنوان آن کتاب چنین است: انسان در برابر علم L'homme devant la Science .

کشنده تر و خمپاره ها سنگین تر و مخرب تر شده و توپها بآن اندازه تکمیل پیدا کرده اند که بادقت تمام از ۱۲۰ کیلومتر فاصله بهدفع میخورند و گاز «ایپریت» بدست آمده است.

چیزی که موجب وحشت کلی است گاز ایپریت نیست بلکه جسارتی است که انسان در استعمال آن بکار برده و با آن عمل یکی از بزرگترین جنایات غیر قابل عفو زندگانی خویش را مرتکب شده است.

باستثنای کارهای علمی خالصی که بدست عده معدودی صورت میگیرد هیچیک از این ترقیات خود بخود چیزی نیست که بترقی معنوی يك قوم یا حفظ آن میزان از این ترقی که بالفعل موجود است کمک کند. اگر در باب این نکته کسی را شکی است خوبست که چشمان خود را بگشاید و بدقت باطراف خود بنگرد.

شبهه ای نیست که زندگانی افراد انسانی بر اثر این ترقیات سهلتر و مخاطرات آن کمتر شده ولی اگر امروز تمام مساعی متوجه آنست که زحمت افراد کمتر شود در عوض امور تفریحی و ذوقی و مقام طلبی مردم نیز تحت يك نظم و اداره متحدالشکل درآمده و کار بآنجا کشیده شده است که امروز در این مراحل همه همان را میخواهند که جمع میشوند.

این پیش آمد خواهی نخواهی يك فرد عادی متوسط الحال را بدون اراده بسمت مشاغلی برده که خود در اختیار آنها غالباً آزادی نداشته و او را بطرف لذایذی سوق داده است که فقط بهمان علت که در میان جمع زندگی میکند و میخواهد هم رنگ جماعت باشد از آنها ندانسته و نفهمیده تبعیت کرده در صورتیکه اگر باین قیود تقلیدی مقید نمیگردید لابد دنبال کارهایی میرفت که طبع او اقتضای آنها را داشت و تربیت معنوی او او را بآن سمه میکشاند.

جالیه خواندن پاورقیهای جراید و شنیدن رادیو و دیدن سینما خاطر او را

متوجه يك رشته شبخ هائی خیالی و ساختگی از مقامات و مشاغل مینماید که اگرچه او ذاتاً برای هیچیک از آنها ساخته نشده لیکن بآنها دلباختگی تمام پیدا میکند ولی چون اوضاع زندگانی اجازه رسیدن او را باین مقامات نمیدهد و نمیتواند این هوس خود را اقناع کند ناچار خویش را موهون و بدبخت مینماید و تا آخر عمر غم و اندوه و ناکامی و ناراضمندی دست از گریبان او برنمیدارد.

این بدبخت بر اثر همین وضع خود را حتی از تنعم از لذایذ هم که طبیعت بآسانی در دسترس او گذاشته محروم میسازد و سعادت زندگانی را جز در تحصیل همان مزایای مادی که همسایگان بلکه مردم ممالک دور دست از آنها متنعمند نمیداند و این حال طبعاً او را بیک درجه از حسادت نیز مبتلی میسازد چنانکه آرزوی تحصیل این مزایا برای او دیگر نه از آن جهت است که میخواهد از آنها التذازی ببرد بلکه بیشتر برای آنست که دیگران از آنها لذت ببرند و او از آنها بی نصیب مانده و وقتی هم که بر آنها ظفر می یابد هیچگاه از آنها ادراك لذتی حقیقی و مستمر نمیکند بلکه بآن خوش است که موقتاً بر آنها دست یافته و آتش خود خواهی و حسد خویش را اندکی تسکین داده است.

زندگانی ماشینی را بعضی از کوتاه نظران منحصراً از لحاظ اینکه بساخت ماشینهای ظریف توفیق می یابد مورد توجه قرار میدهند در صورتیکه این زندگانی اگر خوب دقیق شویم می بینیم که شکل معنویات عالم انسانی را بوجه زشتی مبدل ساخته است.

اگرچه هر اختراعی فی نفسه عجیب و قابل ستایش است لیکن مخاطراتی که غالباً از آن ناشی میشود روز بروز بر تأثر و اندوه انسان می افزاید.

غرض من در اینجا فقط ذکر خطرات مادی این اختراعات از قبیل حوادث و سوانح روزانه نیست بلکه مقصودم بیشتر تشریح نتایج شوم معنوی آنهاست.

مردم امروزی که در گردش دایره زندگی اجتماعی کنونی افتاده اند جز برای لذات آنی فوری و گردیدن در دورگرد بادی که ایشانرا برخلاف میلشان میچرخاند وقت دیگر ندارند بهمین جهت نمیتوانند که بخود آیند و خود تنها بفکر تمتع از زندگی بیفتند.

کاهلترین صورت این وضع را باید در ممالک متحده امریکا تماشا کرد چه در این ممالک امروز تصور عمومی مردم این شده است که بزرگترین مصیبتها برای يك فرد تنها ماندن است و تنها ماندن بگمان ایشان مترادف با بیکاری است.

نتیجه این وهم این شده است که هیچ امریکائی طاقت سکوت و محیطی بی سر و صدا را نمی آورد، رادیوها در تمام اوقات روز در فریاد است و اگر کسی از خانه خود بیرون می آید برای رفتن بسینماست و دیدن هر صورت یا شنیدن هر داد و فریادی که بانسان مجال تأمل و تفکر ندهد مطلوب امریکائی است، ماهیت آن هر چه میخواهد باشد.

اثر این وضع البته در اطفال بسیار وخیم تر است زیرا که بتدریج عادت تنها بازی کردن را که مقوی قدرت فکر و تصور است از ایشان میگیرد و آنانرا بصورت ماشین و آلتی بی اراده در می آورد و حس ترقیخواهی و طلب علو مقام در ایشان فقط بآن متوجه میشود که بآن لذایذ مبتذل یا متوسطی که در نمایشهای بینند برسند و جز ادراك همان مراتب آرزویی دیگر نداشته باشند.

خلاصه در امریکای کنونی قسمت اعظم مردم از لذایذ زندگی حقیقی محرومند و با آنکه این لذایذ در دسترس آنهاست حتی از مشاهده و درك آنها نیز خود را غافل و محروم کرده اند.

بعضی از ترقیات علمی را صاحبان کارخانجات که هیچ منظوری جز تحصیل پول ندارند یا دولتیهائی که هنوز باصول کهنه اقتصادی پای بندند بدون تشخیص و بی آنکه

وجود انسان و منافع حقیقی او را در نظر بگیرند در غیر موارد اصلی بکار میبرند و از این بدتر پاره ای دولت‌ها هستند که عالماً عامداً برای رسیدن بمنظور های جاه طلبانه خطرناک از این ترقیات بنفع خود استفاده میکنند و مردم را پیوسته بزور دروغهایی که از آنها فواید صنعتی برمیگیرند در قید غلامی و بندگی نگاه میدارند.

ملاحظات فوق میرساند که علم با آنکه اساس کلیه ترقیات امروزی ما بر آن مبتنی است باز مولد چه خطراتی است و در این راه چه مسؤولیتهایی عظیم بر گردن دارد. من که يك نفر مرد علم هستم وظیفه خود میدانم که بر ضد شیادیهای که بنام علم میشود و شیادان آنرا در جنایات خود شریک قلمداد میکنند اعتراض کنم و بگویم که این سوء استفاده ها که از آن میشود و غرض از آنها هم تقویت بعضی فلسفه های بیمعنی و بعضی حکومتها نیست که وجود آنها قاتل آزادی و مناعت انسانی است در حکم خیانت بعلم است.

آنچه تا کنون گفتیم مربوط بموارد عملی علم بود اما علم محض یعنی علمی که ما را بکشف و تجسس حقیقت میرساند نیز از این مخاطرات فارغ نمانده است. علم محض فی نفسه گوهری بسیار شریف است بلکه در میان جمیع فعالیتهای انسانی تنها همانست که بیش از هر چیز دیگر انسان را بفرود آوردن سرتعظیم و تکریم در مقابل آن و امیدارد و در این مقام هم باز تمام فضل متوجه دماغ مردمانی است که بایجاد این علم توفیق یافته و شایستگی درك آنرا داشته اند اما باید گفت که نه این مردم با استعداد و نه حکمائی که اکتشافات علما را برای بیان قضایای کلی مورد استفاده قرار داده اند هیچکدام متوجه بعضی از نتایج خطرناک علم نبوده و آفاتی را که بعدها از این جمله ناشی شده نتوانسته اند پیش بینی کنند.

ذوق و شوق شدیدی که این اکتشافات سحر آمیز در علما تولید کرده و امید بی پایانی که در ایشان برای ترقیات آینده ایجاد کرده هیچوقت بآنان آن مجال

را نداده که در فکر موارد عملی این اکتشافات نیز باشند و بیندیشند که دیگران چگونه آنها را بمیل خود بکار خواهند برد. این مردم ساده ذهن همه افراد بشر را مانند خود تصور میکرده و از قدرت عظیمی غافل بوده اند که بر اثر اکتشافات ایشان در دست جماعتی می افتد که نمیتوانند آرزوی خود را مانند ایشان بکشف ماده ای جدید یا تحقیق در باب جذام یا ده دوازده ساعت بی مزد کافی کار کردن و هر آن با مخاطرات مواجه بودن محدود کنند بلکه جز جمع ثروت و طلب منفعت آرزویی دیگر نمیتواند محرك آنان باشد.

علم محض خود بخود متضمن هیچ خطری نیست بلکه هر خطری در این مرحله نمایان شده نتیجه تفسیرهای غلط و بناهای واهی است که دیگران از آن ساخته و آنها را بمغالطه از مقوله علم بقلم آورده اند.

ارزش علمی هر کس همه وقت متناسب با ارزش اخلاقی او نیست چنانکه بعضی از دانشمندان را می بینیم که از بعضی از اکتشافات علمی یا از بعضی از فرضیات استفاده های نامعقولی کرده و باین وسیله پستی مقام اخلاقی خود را بدیگران نمایانده اند. دیپلوم دکتری نه ضامن میزان فهم دارنده آنست نه معرف درجه اخلاق او.

آنچه علما بوسیله مشاهدات و تجارب بدست آورده اند مسلم و لایزال است و هیچکس را در صحت و استواری آنها جای حرفی نیست لیکن کلیات علمی و جواب هایی که دیگران برای حل مشکلات میخواهند از این مشاهدات و تجارب استنباط کنند غالباً نا پایدار و قابل نقض است و من که در این کتاب بیان این نکته پرداخته ام بیشتر غرضم اینست که بیخبران را متوجه کنم که ایمان بعلم که بعضی میخواهند آنرا بجای ایمان بمبادی روحی بنشانند چیزی نیست که بتواند در برابر انتقاد صحیح بیغرضانه ای مقاومت نماید. باید کاری کرد که ایمان موهوم بعلم که بنای آن نیز مثل

بنای هرایمان موهومی دیگر بیشتر بر جهل عمومی قرار دارد انسان را از آزاد زیستن و آزاد فکر کردن ممانع نیاید.

امروز در مسائل اجتماعی علم بهترین تکیه گاه ها و عالیترین منظور ها شده است چنانکه عامه مثلاً در مورد يك نفر مشت زن یا تئیس باز همیشه میگویند که طریقه او از طریقه حریفش علمی تر بود.

عاهه زمان ما علاوه بر مزایای عقلی که از علم طالبند معجزاتی نیز از آن توقع دارند چنانکه اکثر ایشان از اطاق کار يك نفر دانشمند همان انتظار را دارند که سابقاً مردم از دستگاہ يك نفر کیمیاگر داشتند.

فرب دادن مردم وقتیکه این جماعت هیچ وسیله تحقیق و تفتیش در اختیار خود نداشته باشند بسیار آسان است بخصوص که زبان اصطلاحات علمی امروزی لغت خاصی شده است که مردم معمولی بهیچوجه از آن سر در نمی آورند حتی خود علما هم همه وقت در این باره توافق نظر ندارند.

هر قدر مردم کمتر بفهمند فریفتن ایشان آسان تر صورت میگیرد مثلاً انداختن کسی را که بیخبر است از مقوله عقلیات بمقوله احساسات چنان سهولت و تردستی ممکنست که شنونده بیچاره اصلاً خود ملتفت این انتقال نمیشود نتیجه این کیفیت چنین شده است که در عصر مایک عده مردم منخبط جمع کثیری از ساده لوحان را بعقب خود کشانده و از طریق برانگیختن احساسات چیز هائی بعلم بسته اند که یا خاطر ایشان طالب آنها بوده و یا منفعتی در آن ضمن داشته اند، در این قبیل موارد است که علم بیچاره میماند و نمیتواند از خود دفاع کند.

بحرانی که امروز در زندگانی مردم دنیا دیده میشود بشرحیکه گذشت بحرانی اخلاقی است زیرا که بنای این زندگانی بدبختانه بردروغ و شیادی نهاده شده است. اگر جماعتی که زمام امور جمهور را در دست دارند راضی میشدند که بمردم بگویند

که ما هم مثل شما فریب خورده ایم و هیچ نمیدانیم و دولتها جسارت آنرا داشتند که علل روش خود را بر عیای خویش بی روی و ریا توضیح دهند و ملل میتوانند که از طرز زندگانی و نوع افکار اقوام دیگر مطلع شوند احتمال کلی میرفت که عالم باین حال عصبانیت و صرعی که امروز گرفتار آنست دچار نمیشد ولی گویا توقع اینکه دروغ از دنیا برافتد توقع بیجائی است. گفته اند که خداوند قدرت تکلم را بانسان داده است تا او منویات درونی خود را بصورتی غیر از آنچه هست ظاهر کند، چون هنوز قدرت تکلم در انسان باقیست ناچار این بیان نیز همیشه مصداق خارجی دارد.

بعضی از بزرگان که شاید سوء نیتی نیز نداشته اند ایمان بمبادی روحی را برای بشر در حکم تریاک دانسته و عده ای نیز در باب این کلام سر و صدای فراوانی راه انداخته اند.

امروز اگر کسی نقص خلقتی نداشته یا جاهل نباشد دیگر نمیتواند بپاکی نیت این جماعت ایمان بیاورد زیرا که بچشم خود می بینیم که همین طایفه اگر آن تریاک را از میان برده از برکت ترقی علم کواکین و مورفین را بجای آن گذاشته اند و همین امر میفهماند که تنها حماقت این جماعت خطرناک نیست بلکه جهل و نقص خلقتی ایشان بیشتر در این راه دخیل است.

تمام امید ما اینست که بهمین زودبها روی این کره خاکی بتدرکفایت جرأت و فهم پیدا شود تا مردم لااقل چند لحظه فکر منافع شخصی و مادی را بکنار بگذارند و متوجه شوند که اگر این تمدنی را که ایشان تا این اندازه بآن می نازند بر پایه هائی مهین نهند بنای آن بزودی درهم فرو خواهد ریخت

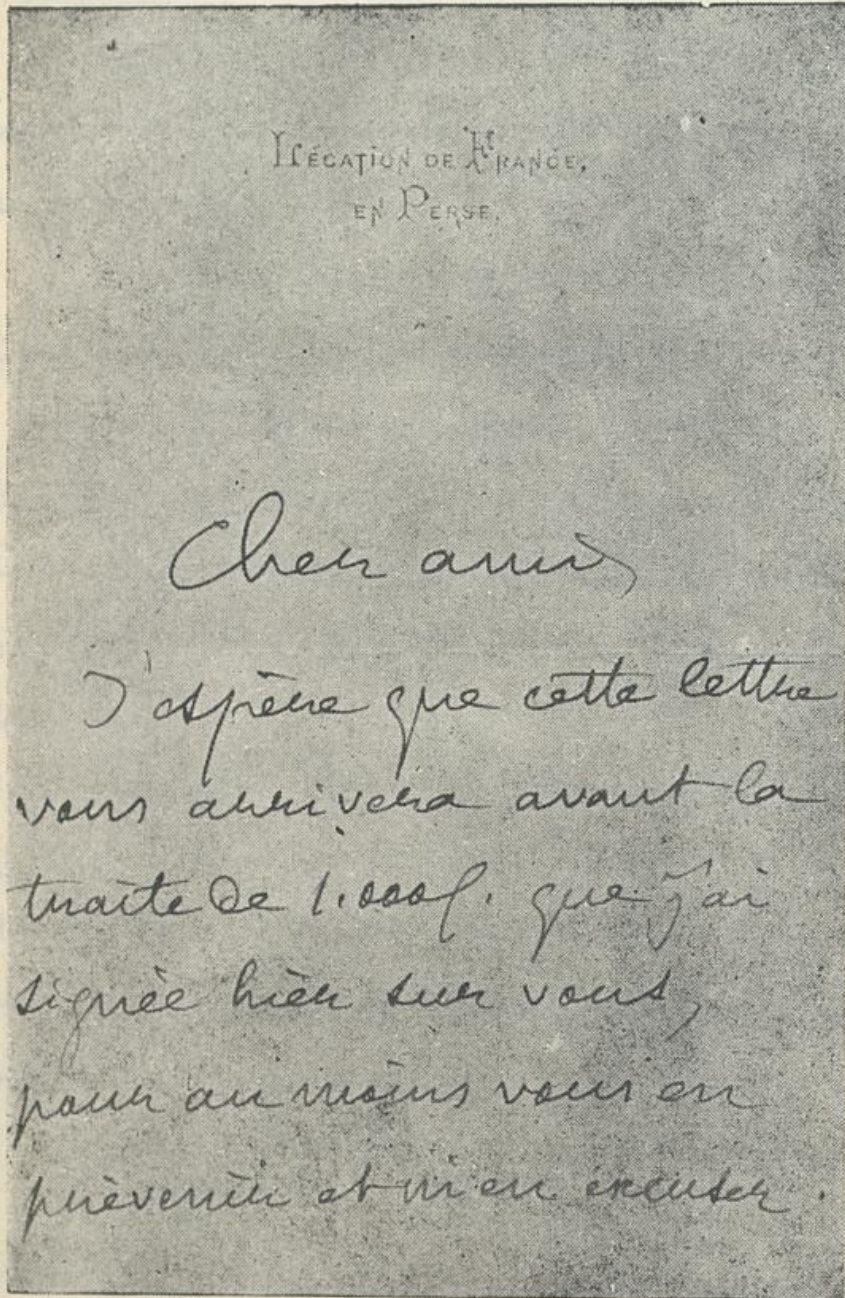
خطوط مشاهیر

يك نامه بخط پیرلوتی

پیرلوتی نویسنده مشهور فرانسوی را که در تاریخ ۱۸۵۰ میلادی متولد شده و بسال ۱۹۲۳ مسیحی مرده غالب خوانندگان می شناسند و میدانند که این صاحب قلم سحرآفرین و منشی و صاف چگونه در کتابهای خود بشری که از جهت لطف و فریبندگی تالی شعر است طبیعت و مناظر زیبای آنرا نقاشی کرده و بچه وضع روشن و جذابی شرح سیاحتها و مشاهدات خود را در اکناف عالم در دسترس خوانندگان گذاشته است. از جمله مسافرتها که پیرلوتی بآن اقدام نموده سفری است که از هندوستان از طریق بوشهر باصفهان و طهران کرده و کتاب مشهور او یعنی «بطرف اصفهان ۲» یادگار همین سفر اوست و کسی که متن فرانسه این کتاب را خوانده و اوصافی را که او از راه بین بوشهر و شیراز و مناظر و ابنیه اصفهان بدست داده مطالعه کرده باشد میتواند بنمونه ای از قدرت قلم پیرلوتی و دقت نظر و هنرمندی و استادی او در بیان پی ببرد. در ایامی که پیرلوتی در طهران اقامت داشته از اینجا کاغذی یکی از دوستان خود مقیم فرانسه نوشته و از او مقداری یول خواسته است.

عین نامه او را آقای محمود فروغی منشی مخصوص وزارت امور خارجه لطفاً برای انتشار در مجله یادگار تحت اختیار ما گذاشته اند و ما تصویر دو صفحه و ترجمه تمام آنرا با اینکه حاوی مطلب مهمی نیست لیکن نوشته دست نویسنده مشهوری است ذیلاً در مجله منتشر میکنیم و ضمناً از آقای فروغی از بذل این عنایت تشکر میکنیم.

اینک ترجمه نامه پیرلوتی :



قسمت اول نامه ای بخط پیر لوتی

سفارت فرانسه در ایران

دوست عزیزم امیدوارم که این نامه قبل از حواله ۱۰۰۰ فرانکی که دیروز من بعهده شما امضا کرده و فرستاده‌ام بشما برسد تا لا اقل از موضوع آن مسبوق باشید و عذر مرا بپذیرید.

شاید تصور کنید که من هنوز از ولخرجی دست نکشیده و در مخارج خود از میزان اعتباراتی که روزنامه فیگارو ۱ و مجله ۲ در اختیار من گذاشته‌اند تجاوز کرده‌ام. نه، برخلاف این تصور مخارج من خیلی بیشتر از تخمینهای من و پولی که بعنوان خرج سفر داشته‌ام شده است. اینکه حالیه در طهران بی پولی دچار شده‌ام با اینکه درست سبب آنرا نمیدانم همان دیر رسیدن پولی است که بایستی از هند برای من باینجا بفرستند و تا کنون نرسیده ولی البته خواهد رسید و از میان رفتن آن ممکن نیست.

بهمین علت این دفعه هم نباید مرا ملامت کنید زیرا که من از راه صواب منحرف نبوده‌ام. برای مسجدی که خودم درست کرده‌ام مقداری لوازم و اسباب زینت همراه خواهم آورد ولی ارمغان عمده من نسخه های خطی است. گمان می‌کنم که در آخر ماه ژون در فرانسه باشم ولی استدعا دارم که این مطلب را بکسی نگوئید چه میخواهم که مراجعتم تاچندی مخفی بماند تا بیشتر در راحت باشم. بامید ملاقات عاجل دست آن دوست عزیز را صمیمانه میفشارم.

پ. لوتی

ma masquée, je ne viens
surtout chargé de manuscrits.

Je pense être en France
à la fin de Juin; mais ne
le dites à personne, je vous
prie; je voudrais passer
quelque temps à guocher mon
neten, pour être plus
en paix.

À bientôt, cher ami;
je vous salue bien la
main

G. Loti

قسمت آخر همان نامه با امضای پیر لوتی

دیروز

مسبوق

خود از

رده ام.

ولی که

شده ام

از هند

فتن آن

صواب

ب زینت

کنم که

نگوید

دنی

دو عالم

اشعار خوب

از گفته‌های شرف‌الدین شفر و ه اصفهانی
دلی که بسته این پیر زال جادو نیست
همیشه خسته زخم جهان بد خون نیست
سرای داد ندانم کدام سوست و لیک
زهفت باره شهر حدوث زین سون نیست
نه موضع سر پنجه است دست کوتاه دار
که آسمان زحریفان زور بازو نیست
بطره رخ شام و سحر مباحش گرو
که هست ماشطه حاذق عروس نیکو نیست
پی امل چه روی دردم اجل هیئات
شکار گاه اسد جای دام آهو نیست
درین نشیمن از آن همنشین نیابی بو
گریز باز بساط گراز تیهو نیست
مخواه راتنه زین دود خورد مطبخ سبز
که گوشش همگی گردنست و پهلو نیست
مجوی نقش سلامت که راست خواهی من
جزین همی طلبم درهمه جهان کون نیست

گرتوانی ای صبا بگذر شبی درکوی او

وردلت خواهد بیراز من سلامی سوی او

آن زمان کانبجاری آهسته باش و نرم گوی

تا نشورد خواب خوش بر نرگس جادوی او

حلقه زلفش مجنبان جز بانگشت ادب

هان وهان ترکی مکن با طره هندوی او

نرم نرم آن سنبل مشکین بر انداز از گش

ورگمان بد نداری بوسه زن بر روی او

نی غلط گفتم من این طاقت ندارم زینهار

گر رسول خاص باشی تیز منگر سوی او

چون دلم بینی در آنجا گو حرامت باد وصل

من چنین محروم و تو پیوسته همزانی او

عاشقی کز بلا پرهیزد عاشق جان خویشتن باشد

هر که دعوی عشق کرد و بنزیست راستی را دروغزن باشد

عشق جان دادنست و خاموشی وان دگر دعوی و سخن باشد

عاشقان را چو کرم پيله مدام خانه هم گور وهم کفن باشد

علمای امامیه

حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی

(۱۱۸۰ - ۱۱۶۰ قمری)

از بعد از انقراض سلسله صفویه تا قوام یافتن سلسله قاجاریه یعنی در دوره‌ای که تقریباً بین وفات ملا محمد باقر مجلسی ثانی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۱) و گذشتن عهد شاگردان او و ظهور آقا محمد باقر بهبهانی (۱۱۱۸ - ۱۲۰۶) قرار گرفته و نزدیک یک قرن طول کشیده مذهب شیعه امامیه در ایران بر اثر استیلای افغانه و نادرشاه سنی مذهب و حکومت زندیه که هیچگونه تعصب خاصی در ترویج این دین و تجلیل خارج اندازه از علمای آن نشان نمیدادند از آن رونق عجیبی که در عصر صفویه داشت افتاد و اگر هم علمایی که مردم از ایشان تقلید میکردند و پیشوائی ایشان سرفرود می آوردند در میان امامیه بظهور رسیدند یا در خارج از ایران مانند عتبات و بحرین میزیستند یا آنکه در کنج انزوا سر میکردند و چون دولتی مرکزی یا پادشاهی مقتدر نبود که مشوق ایشان و مروج احکام و تألیفات آنان شود چندان نام و نشانی پیدا نکردند مثل ملا اسماعیل خواجوی اصفهانی (متوفی سال ۱۱۷۳) و ملا محمد رفیع گیلانی و شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق و کشکول (۱۱۰۶ - ۱۱۸۶) و آقا محمد بیدآبادی اصفهانی (متوفی سال ۱۱۹۷) که مشهورترین علمای امامیه در این دوره فترت بشمار می آیند.

از اوایل عهد فتحعلیشاه که دولت قاجاریه اساسی یافت و قوای گرفت و بار دیگر دولت واحدی در ایران بوجود آمد و دارای مرکزیت شد بعلمت اینکه فتحعلیشاه و رجال دربار و پسران او تعلق مخصوصی بمذهب شیعه نشان میدادند

و میکوشیدند که آثار مدرسه این مذهب را احیا و مشاهد متبرکه آنرا تعمیر و علمای امامیه را تجلیل نمایند و در مقابل سلاطین و رجال عثمانی مثل دوره صفویه سیاستی متکی بر آیین شیعه داشته باشند بتدریج بازار علمای امامیه رونق گرفت، حوزه های درس از نو در اصفهان و شیراز و کرمان و مشهد و طهران و تبریز باز شد و تألیف کتب و رسائل در تأیید این مذهب معمول گردید و کسی که در این راه در حقیقت پیشقدم و از بزرگترین احیا کنندگان سنت قدیم بشمار میرود آقا محمد باقر بهبهانی (۱۱۱۸ - ۱۲۰۶) معروف بوحید و محقق و مجدد و مروج رأس المائة الثالثة عشر است و او در فروع و رجال و حدیث علامه زمان خود بود و خدمت عمده وی بعلمای اصولی شیعه قیام اوست بر ضد علمای اخباری که در عصر او در عتبات غلبه کلی یافته و تزلزلی در بنیان معتقدات اصولیین که اکثر شیعه امامیه از ایشان تبعیت میکردند انداخته بودند.

آقا محمد باقر بهبهانی بقدرت احاطه بر حدیث و فروع بمجادله با اخباریون پرداخت و با تألیف کتاب «الاجتهاد والأخبار فی رد علی الأخباریه» در بیان کیفیت اجتهاد و مقدمات و اقسام آن بتدریج بساط اخباریون را در عراق عرب در نوردید و شاگردان کثیر او طریقه استاد خویش را ترویج و تعقیب کردند و از این تاریخ يك طبقه از علمای امامیه در ایران و خارج از ایران بظهور رسیدند که در اجتهاد و کثرت فضل و اتقان مؤلفات پای کمی از علمای امامیه عصر صفوی ندارند چنانکه تألیفات عمده ای از ایشان در ردیف کتب عمده ای که از دانشمندان شیعی مذهب قبل از قاجاریه مانده و کتاب درسی شده بود از قبیل لمعه و شرح آن و قواعد و تبصره و وسایل و شرایع و معالم و مدارك همین حکم را پیدا کرد و کتبی نظیر قوانین و فرائد و ضوابط و جواهر و ریاض و کشف الغطاء و کفایه و مستدرک بوجود آمد که تا حدی رونق بازار کتب درسی قدیمه را شکست و اکثر این مؤلفات هنوز هم در میان طلاب دینیه شیعه امامیه در ایران و عتبات درس گفته میشود و فضالی بعد شروح و حواشی بسیار بر آنها نوشته اند.

علمای امامیه دوره قاجاریه بر اثر تشویقی که از ایشان میشد و شهرتی که در نتیجه تألیفات و علم و فضل و کثرت شاگردان و مقلدین پیدا کردند بتدریج چنان نفوذ یافتند که پایه قدرت خود را برابر یا بالاتر از قدرت سلاطین و اولیای امور گذاشتند و بنام ترویج احکام دین و اجرای حدود و نیابت از امام غائب در بسیاری موارد سلاطین و حکام را مطیع اوامر و احکام خود کردند و از ایشان حتی جماعتی دین را دکان قرار دادند و بجمع مال و منال بسیار و ارتکاب اعمال ظالمانه و منعی اولیای امور از پاره ای اصلاحات که بضرر منافع ایشان تمام میشد پرداختند و مظلومی بردست بعضی از آنان رفت که حتی عامه ساده ذهن را هم از آن جماعت بری کرد و میتوان گفت که حرکات بلارویه و بی اعتدالیهای خلاف دین بعضی از آن طایفه بود که بار دیگر قوتی در کالبد نیم حان اخباریون دمید و بعضی از ناراضیان و منتظران تغییر وضع را بطرف شیخیه و بابیه که بعقیده خود مقالاتی تازه آورده بودند متوجه ساخت. ما در این سلسله مقالات سعی میکنیم که شرح حال چند تن از متنفذترین و مؤثرترین علمای امامیه عهد قاجاریه را در مجله بتدریج منتشر کنیم تا هم مردم بزندگانی و شرح اعمال و آثار کسانی که در عصر خود از مشاهیر زمان و از عوامل عمده زندگانی عامه معاصر خویش بوده اند آشنا شوند و هم کم و بیش باحوال دوره ای که این علما پرورده آن بوده و در آن تأثیر عظیم داشته اند پی ببرند. اینک این سلسله مقاله را بترجمه احوال حجة الاسلام شفتی که از اشهر مشاهیر این طایفه بوده شروع میکنیم.

۱ - ابتدای زندگانی حجة الاسلام

حجة الاسلام سید محمد باقر موسوی شفتی در سال ۱۱۸۰ در شفت کیلان (جنوب غربی رشت) بدنیا آمده و نسب او بیست و یک واسطه بامامزاده حمزه بن امام موسی کاظم میرسد.

سید بعد از آنکه تاسن بیست در موطن خود بتحصیل مقدمات اشتغال داشت برای تکمیل معلومات عازم عتبات عالیات شد و در نجف اشرف در حوزه درس علمای بزرگ امامیه مانند سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبائی بروجردی (۱۱۵۵-۱۲۱۲) و میر سید علی طباطبائی (۱۱۴۰-۱۲۳۱) صاحب الریاض یعنی شرح کبیر و شیخ جعفر نجفی (متوفی سال ۱۲۲۷) معروف بکاشف الغطاء و ملا محمد مهدی نراقی (متوفی سال ۱۲۰۹) بتلمذ پرداخت سپس محضر آقا محمد باقر بهبهانی معروف را دریافت و پس از آنکه از اکثر بزرگان عتبات اجازه اجتهاد گرفت در مراجعت بایران در قم بخدمت میرزا ابوالقاسم قمی (۱۱۳۰-۱۲۳۱) شفتی الاصل صاحب کتاب معروف قوانین همشهری خود رسید و مدتی نیز مجلس درس او را درک کرد و میرزای قمی اجازه اجتهاد مفصلی برای او نوشت. حجة الاسلام در سال ۱۲۱۷ از قم باصفهان آمد و در این شهر رحل اقامت انداخت و آنجا را مسکن دائمی خود قرارداد و تا زنده بود در آنجا میزیست و بعبادت و تألیف کتاب و بجمع مال و تجارت و بذل و بخشش و اجرای حدود و ترویج احکام اشتغال داشت و باین شکل بیش از چهل سال بین دنیا و عقبی زندگانی بر سر و صدائی را در آن شهر گذراند.

۲- ثروت و قدرت حجة الاسلام

حجة الاسلام شفتی و قتیکه باصفهان رسید دانشمندی بود که با وجود داشتن سرمایه ای وافی از علم در ریاضیات و ادبیات و اصول و فروع دینی در نهایت فقر و تهیدستی بود و جز سفره ای که در آن نان می نهاد و یک جلد کتاب انموذج و یک جلد مدارک چیزی دیگر نداشت. وقتی یکی از طلاب قم در ایام توانگری و شوکت حجة الاسلام نامه ای باو نوشت و از تنگدستی خود نالید. حجة الاسلام در جواب او چنین نوشت:

«خادم شریعت غراه زمانی که وارد این ولایت شد سوای یک انموذج و یک مجلد مدارک بخط نحس خود چیزی دیگر نداشت و حال کمترین کتابخانه میباشد که بکتابخانه احقر برسد».

سید شفتی هنگامیکه در نجف تحصیل میکرد و با حاجی محمد ابراهیم کرباسی (متوفی سال ۱۲۶۲) که او نیز مشغول تعلم بود ارتباط یافت و با یکدیگر دوست شدند. روزی در آنجا حاجی بدیدن سید رفت دید سید افتاده است، معلوم شد سید از گرسنگی غش کرده، حاجی رفت و برای او غای مناسبی تحصیل کرده باو خوراند و او بحال آمد، سید بحر العلوم هم شدت فقر سید را فهمید و اصرار نمود که وقت غذا او را بخوان تا حاضر شود ولی سید قبول نکرد، چندی هم در کربلای معلی در درس آقا سید علی صاحب شرح کبیر حاضر میشد و آقا سید علی روزی دو نان برای او مقرر داشته بود.

چنین طالب علمی که در تمام مدت عمر به عبادت و تقوی و زهد مشهور بوده و غالب اوقات او از خوف خدا بتضرع و ابتهال و نماز و دعا میگذشته و شبها از شدت استغراق و گریه و زاری و عجز و الحاح بدرگاه باری تعالی او را حال جنون دست میداده بتدریج تا آنجا ثروتمند و مالک و تاجر شده که سالی هفتاد هزار تومان بدیوان مالیات میداده و عدد آبادیها و خانه ها و میزان نقدینه او را هیچکس جز خود او نمیدانسته و ضیاع و عقار او را نه آفتاب مساحت میتوانسته است نه باد شمال!

در شرح حال او معاصرینش چنین نوشته اند که از زمان ائمه اطهار تا آن عهد هیچیک از علمای امامیه حتی سید مرتضی علم الهدی نقیب طالین را در بغداد آن اندازه مکننت و ثروت بدست نیفتاده بود، حاج محمد کریمخان خان قاجار با آن همه املاک موروث و مکتسب و حاج ملاعلی کتی با آن مقدار باغ و قنوات بقدر عشری از اعشار سید شفتی مال و منال نداشتند.

در باب ثروت کثیر و املاک بیحد و حساب سید شفتی با وجود تنگدستی و فقر کلی او در اوان جوانی روایات مختلف و افسانه های عجیب و غریب بر سر زبان مردم همعصر او جاری بوده است چنانکه بعضی از عوام الناس او را کیمیاگر میدانسته و بعضی

باو «عمل قرطاس» نسبت میداده و میگفته اند که او کاغذ را بهم می پیچید و عملی میکرد که آن مبدل پول میشد و برخی دیگر ثروت او را از خزانه غیب نازل و وارد می شمردند.

اما حقیقت مطلب گویا اینست که یکی از متمولین شفت که میزان دیانت و تقوای آقا را شنیده بوده مالی گزاف باصفهان نزد همشهری خود میفرستد تا مقداری از آنرا خود بتصرف بگیرد و بقیه را بمعامله و استثمار بیندازد، منافع آنرا خود بردارد و اصل مال را هم پس از مردن او در مصارف خیریه بکار ببرد.

سید بهمین ترتیب عمل نمود و پول آن متمول شفتی را قسمتی صرف تجارت کرد و با قسمتی دیگر بیع شرط گرفتن املاک مردم مشغول شد، از تجارت سود گران برد و در عمل بیع شرط هم به محض اینکه موعد سر میرسید موارد بیع را بتصرف خود میگرفت یا بوجه نقد مبدل می ساخت و این کار که چندین سال بطول انجامید سید را صاحب آلف و الوف کرد و راهی پیش پای او صاف شد که از هر عمل قرطاس و کیمیائی مطمئن تر و بی رنج تر بود.

میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء که از شاگردان سید شفتی بوده با همان ساده لوحی که مخصوص اوست در باب ثروت استاد خود چنین مینویسد:

«خانه اش مشتمل بود بر در و ریوت بسیار، هفت پسر داشت هر یک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود، فرزند اکبرش آقا میرزا زین العابدین در اصطبل خود هفت رأس اسب خوب بسته داشت، عیال حجة الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان، و قری و ضیاع و عقار بی اندازه داشت، در شهر اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته، گویا زیاده از دوهزار باب دکانین داشته و یکی از قرای او در اصفهان گروند بود که نهصد خروار برنج مقرری آنجا بود قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و

يك باب آسیا در نجف آباد داشت که مستمراً روزی يك تومان اجاره او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن تقریباً سالی شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان بود و دهاتی که در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بود، مجملأً سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که بدیوان میرسید.

از این گذشته هر سال از تمام بلاد ایران حتی هندوستان و قفقازیه و ترکستان مبالغی کثیر از جانب شیعیان بعنوان سهم امام بخدمت حجة الاسلام روانه میشد و او از آنها قسمتی را بمستحقین می بخشید و قسمتی را هم بتصرف خود در می آورد.

حجة الاسلام از جهت ثروت غالباً مورد غبطه اعیان و حکام حتی سلاطین زمان خود بود و اکثر ایشان باو مقروض بودند و در مواقع ضرورت از او استمداد مالی میکردند و در عصر او بیشتر ثروت و املاک اصفهان یا در دست او بود یا در دست خاندان صدر اصفهانی و این حال همان وضعی است که بعد از پنجاه سال بین آقا نجفی و ظل السلطان در همین شهر تجدید شد باین معنی که جمع آمدن آن همه ثروت در دست یکی از پیشوایان مذهبی و اطاعت عجیب عامه از او بتدریج میزان قدرت دنیائی او را نیز فوق العاده بالا برد تا آنجا که هیچ حاکمی در اصفهان در مقابل نفاذ امر حجة الاسلام قدرت نداشت، او بدیدن هیچیک از حکام نمیرفت و حاکم اصفهان هر وقت شرفیاب خدمت ایشان میشد دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمیشد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را اذن جلوس میداد و برای او تواضعی نمیکرد.^{۲۰}

تنها وقتی که فتحعلیشاه و محمد شاه باصفهان آمدند بدیدن ایشان رفت و لسی با کوبه و جلای که گوئی شاهی بدیدن شاهی میروود و در ملاقات نیز از خود نهایت تبختر و تفرعن نشان داد.

در زمانی که فتحعلیشاه در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهر است منزل داشت دور بین انداخته بصحرا تماشامیکرد دید فیلی را بار کرده می آورند سلطان بملازمان حضور گفت که فیلی برای ما می آورند پس نگاه کرد و دید فیل را از اردو گذرانیدند و بجانب شهر میبرند ، سلطان استفسار کرد که فیل از کیست و بارش چیست؟ بعرض اورسانیدند که این فیل از تجار و ارباب دولت از مسلمانان هند است که برای حجة الاسلام فرستاده اند و بارش تنخواهیست که تجار هند از وجوه بر و مال امام برای آن جناب فرستاده اند ، سلطان را در باطن خوش آیند نشد . چون فیل را نزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض جناب سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض نمود و فیل را برای سلطان فرستاد . ۱۰

در موقعی که سید مسجد معروف خود را در محله بیدآباد اصفهان در مجاورت منازل خویش میساخت فتحعلیشاه بدیدن او و تماشای آن مسجد رفت و از سید خواهش نمود که او را نیز در مخارج آن بنا شریک و سهیم سازد . سید قبول نکرد ، شاه گفت گمان نمیکنم که شما را قدرت اتمام چنین بنا باشد ، سید گفت مرا دست در خزانه خداوند عالم است .

زمانی که فتحعلیشاه باصفهان آمد و سید را بدیدن او بردند سلطان بسید گفت که از من مطالبی خواهش کنید ، سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد ، آخر الامر سید گفت که چون اصرار دارید مرا استدعا اینکه نقاره خانه را موقوف کنند ، سلطان سکوت کرد ، پس از برخاستن سید سلطان بامین الدوله گفت عجب سیدی است که از من خواهش میکند که نقاره خانه سلطانی را که علامت پادشاهیست موقوف دارم امین الدوله معذرت خواست .

در عهد محمد شاه از آنجا که اقتدار سید بیش از پیش فزونی گرفته بود وقتی که سید در اصفهان بدیدن آن پادشاه رفت زیادتیر از زمان فتحعلیشاه نخوت و جبروت

و خود نمایی ظاهر کرد باین معنی که بر استری سوار شد و یکی از قارمین خوش آواز قرآن را دستورداد تا پیشایش استر آقا آیات مناسب مقام بخواند و باین وضع بسمت عمارت هفت دست در ساحل زاینده رود که مقر شاه بود حرکت نمود و چون شاه نزدیک شد قاری این آیه را خواند: «انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعسی فرعون الرسول» و وقتی که سلطان بدیدن او رفت و با نقاره بخانه او نزدیک شد سید که

برای استقبال تا بدر سرای خود آمده بود چون در میان صحن حیاط صدای نقاره بگوشش رسید دستهارا با آسمان برداشت و عرض کرد خداوند اذلت اولاد فاطمه زهرا را بیش از این نخواه سپس بخانه برگشت ۱.



بعد از وفات فتحعلی شاه و قبل از آنکه محمد شاه بطهران برسد و بتخت سلطنت جلوس کند چند تن از برادران او بادعای سلطنت برخاستند از آنجمله

حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی رحمته الله بود علی شاه ظل السلطان که چند روزی نیز در طهران خود را پادشاه خواند و یک عده از رجال دوره فتحعلیشاه که از هیبت میرزا ابوالقاسم قائم مقام وحشت داشتند علی رغم محمدشاه و صدر اعظم او جانب علیشاه را گرفتند مانند اللهیار خان آصف الدوله قاجار و عبدالله خان امین الدوله پسر حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی.

پس از آنکه اساس سلطنت محمد شاه قوامی گرفت و ظل السلطان در دعوی خود مغلوب شد عبدالله خان امین الدوله از ترس در اصفهان بخانه حجة الاسلام شفتی

پناه برد و در آنجا بست نشست و چنین شهرت داد که دیگر در امور مملکت مداخله نخواهد کرد اما این ادعا حقیقت نداشت و امین الدوله بیشت گرمی سید شفتی و شفاعتی که سید از او کرده بود دائماً مشغول توطئه و زمینه سازی بود و خبر این دسیسه های او در طهران بقیام میرسید، عاقبت قائم مقام از قول شاه نامه ذیل را در جواب وساطت حجة الاسلام باو نوشت و آن چنانکه ملاحظه میشود در حقیقت تهدیدی بحجة الاسلام نیز هست :

« مسطورات آن جناب بنظر اصابت اثر رسید و چون وصول مکاتبات بقاعده مشهوره بدلی از حصول ملاقات میتواند شد خاطر مهر مظاهر را که در هوای شوق دیدار بود زایدالوصف مسرور و مبتهج ساخت .

« سابقاً در باب مقرب الخاقان امین الدوله اظهاری کرده بودند و بروفق خواهش آن جناب مقرر شد که اگر مصلحت خود را در تقلد اشغال دنیوی میداند بآستانه قدس شتابد و اگر باقتضای سن و التزام تشریح راغب اعمال اخروی است بعقبات عالیات عرش درجات عازم شود و در هر حال بعد از فضل خدا بواسطه آن جناب در کنف رافت و توجه ما باشد لیکن بعد از آن طور توسط آن جناب و این گونه تفقد ما چندی گذشت که بهیچیک از این دو کار اقدام نکرد و در میان دنیا و آخرت معطل بود و بتواتر و شیاع رسید که در این ظرف مدت بیکار نبوده و بی سبب تعطیل جایز نداشته . بر آن جناب مستطاب بهتر معلوم است که تا حال چه مبلغ مال مردم در اصفهان تلف شده و چقدر دماء و نفوس در خارج و داخل آن ولایت برباد فنا رفته اگر سخن مردم در حق او صدق است واجب است که از آن ولایت اعراض کند و اگر هبنی براغراض است چه لازم است که در میان دارالخلافة و فارس بنشیند و عرض سهام تهمت گردد . بالجمله باز آنچه در باب مصلحت مملکت و آسودگی او بخاطر میرسد همین است که یا بخدمت ما در طهران یا بطاعت خدا در عتبات پردازد و تازود است بیکی از این دو کار اقدام کند و در هر صورت آن جناب مأذون است که بوکالت نواب همایون

مشارالیه را اطمینان دهد اما هر گاه از این مصلحت دید ما که محض خیرخواهی خلق و رأفت در باره اوست تخلف کند از آن جناب خواهش داریم که او را در جوار خود راه ندهد و من بعد هر گونه خواهشی که باشد اظهار کند که معتقدانه در مقام انجام بر آئیم.

امین الدوله باز هم بقدرت حجة الاسلام شفتی باین تهدید اعتنائی نکرد و چنان بقدرت اومی نازید که ظاهراً بعنوان خود ولی باطناً با اشاره سید شفتی در کار حکامی که باصفهان می آمدند اخلال میکرد.

پس از قتل قائم مقام محمد شاه بار دیگر بامین الدوله تکلیف کرد که یا بطهران بیاید یا عازم عتبات شود و برای ابلاغ این تکلیف در شوال ۱۲۵۱ یکی از پیشخدمتان خاصه خود را باصفهان فرستاد. امین الدوله قریب بشش ماه مأمور مخصوص محمد شاه را سر دواند تا آنکه بدستیاری مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس از محمد شاه تأمین جانی گرفت و عازم عتبات شد و در آنجا بود تا در شعبان ۱۲۶۳ در کربلا بسن هفتاد وفات کرد.

بعد از قلع ریشه فساد عبدالله خان امین الدوله از اصفهان محمد شاه حکومت آن شهر را بعهده خسروخان گرجی وا گذاشت و خسروخان اتفاقاً از میان حکام کسی بود که بشفاعت علما اعتنائی نمیکرد بهمین جهت سید شفتی و علمای دیگر مردم شهر را بشورش برضد او واداشتمند و او ناچار معزول و دیگری که بسیار بی کفایت و نالایق بود بجای او روانه اصفهان گردید.

بی کفایتی حاکم جدید او باش شهر و لوطیان آنجا را که بقدرت علما مستظهر بودند بحرکات زشت و اخذ اموال و هتک نوامیس مردم واداشت و کار شرارت ایشان بآنجا کشید که شاه و حاجی میرزا آقاسی در سال ۱۲۵۵ با عده ای قشون ظاهراً بتنبیه اشرا اصفهان و باطناً برای ترساندن حجة الاسلام عازم آنجا گردیدند و اگر چه

عده کثیری از سرکشان و متعديان و سران ایشان را کشتند یا تبعید کردند لیکن بهیبت سید صدمه‌ای چندان نرسید فقط قدرت حکمران جدید یعنی منوچهرخان معتمدالدوله گرجی نظم اصفهان را اعاده داد و حجة الاسلام که در این تاریخ بسیار مسن و مریض شده بود دیگر از خود عملی نشان نداد در صورتیکه سابقاً در قدرت نمائی نسبت بحکام وقت و صدور حکم تکفیر علمای دیگر با استنباط شخصی یا بشهادت دیگران پروائی نداشت چنانکه در ایام قدرت خویش سه تن از علمای مشهور را تکفیر نمود که تفصیل آن در قصص العلماء مذکور است، هر کس مایل است بآن کتاب رجوع نماید.

۳ - مجلس درس حجة الاسلام و شاگردان و تألیفات او

در اینکه حجة الاسلام مردی عالم و فاضل و در فنون مختلفه ادب و اصول و فروع مسلط و مبرز بوده حرفی نیست.

بهمان اندازه که او بجمع مال علاقمند بود بتحصیل کتب نفیس و نادر نیز عشق و علاقه میورزید و در خرید و جمع کتب از هیچگونه خرجی خود داری نداشت و کتابخانه او در آن عصر در داشتن نسخه های عزیز و قیمتی بی نظیر بشمار میرفت و خود او مدعی بود که هیچ کتابی نیست که او از آن نسخه ای نداشته باشد. ارزش کتابخانه او تا آن اندازه بود که پس از وفات او حاج سید اسدالله یکی از پسرانش فقط بتملك همانها قناعت ورزید و بقیه اموال حجة الاسلام را برای ورثه دیگر گذاشت. در بدو ورود باصفهان سید در مدرسه چهارباغ حجره گرفت و در آنجا بتدریس مشغول شد ولی گویا بعلت حسادتی که مدرس قدیم مدرسه نسبت باو بهم رسانید او را از آنجا اخراج نمود تا آنکه سید بتدریج شهرت و مکتبی بهم رسانید و لقب حجة الاسلام یافت و در منزل آقا محمدبیدآبادی مستقر شد و مستقلاً بتدریس پرداخت و از اطراف و اکناف بلاد

- - قریب پینجاه هزار تومان بیول آن زمان.

شیعه طلاب بمحضر درس او شتافتند و از افاضات و مبرات او منتعم شدند مخصوصاً چون سید متمکن و بذال بود حوزه درس او رونقی دیگر داشت و پیوسته اردویی از طلاب و ریزه خواران کرد او مجتمع بودند و از میان ایشان عده‌ای از مشاهیر علمای امامیه و فقهای عصر برخاستند. معروفترین شاگردان حجة الاسلام شفتی بقرار ذیلند:

آقا محمد مهدی کرباسی پسر بزرگتر حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حاج محمد ابراهیم قزوینی و حاج محمد جعفر آاده‌ای (متوفی ۱۲۸۰) و سید محمد باقر قزوینی (۱۲۳۱ - ۱۲۸۶) و سید محمد باقر عراقی و میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء (۱۲۳۵ - ۱۳۰۲) و میرزا محمد باقر خوانساری اصفهانی مؤلف روضات الجنات (۱۲۲۶ - ۱۳۱۳ قمری) و حاج سید ابراهیم شریعتمدار سبزواری و ملا علی اکبر خوانساری و ملا محمد جعفر فشارکی اصفهانی و سید محمد شفیع جابلقی و ملا محمد کاظم هزارجریبی و حاج محمد رفیع گیلانی و غیرهم.

صاحب قصص العلماء در باب مجلس درس و طرز تدریس استاد خود چنین

می نویسد:

« اما تدریس حجة الاسلام در نهایت دقت و متانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقها را میداد و در فهم عبارات ایشان وجوه و احتمالات بسیار ذکر میکرد و جمعیت زیاد در درس او حاضر میشد لیکن کم درس میفرمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر، بعضی از ایام هفته هیچ درس نمیگفت و در بعضی از اوقات در میان درس ارباب مرافعه میان مجلس میریختند و درس بهم میخورد و آخوند ملا محمد نظرآبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لمعه را نزد او قرائت مینمود و شرحی بر مختصر نافع نوشته میگفت که من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس حجة الاسلام نوشته‌ام یعنی زمانی که در

میان درس جمعیت مترافین میشد و ما معطل میشدیم من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس همراه داشتم و مینوشتم .

اما مصنفات حجة الاسلام بیشتر کتب فقهی و اصولی و آیات و احکام و یک عده نیز در رجال و نحو و ادب است و از تمام آنها مشهورتر کتاب مطالع الانوار است که آنرا در شرح کتاب شرایع نوشته .

٤ - حجة الاسلام و اقامة حدود

یکی از جمله تألیفات مشهور حجة الاسلام رساله اوست در باب « وجوب اقامة حدود شرعی در غیب امام بر مجتهدین » و چون سید اقامة حدود را در زمان غیبت امام واجب میدانسته خود بامر بمعروف و نهی از منکر و اجرای حدود قیام می نموده و مدعی بوده است که حکم من در این قبیل مسائل بعینه همان حکم حضرت صاحب الزمان است . عدد کسانی که سید ایشان را در دوره سلطه خود در اصفهان بتازیانه حد زده از حساب بیرون است و شماره کسانی را که او بدست خویش بعنوان اقامة حدود کشته تا یکصد و بیست نوشته اند .

امر عجیب در کار وی اینست که او متهمین را ابتدا با صراحت و ملایمت تمام و بتشویق اینکه خودم در روز قیامت پیش جدم شفیع گناهان شما خواهم شد باقرار و اعتراف و امید داشته سپس غالباً با حال گریه ایشان را گردن میزد و خود بر کشته آنان نماز میگزارد و گاهی هم در حین نماز غش میکرده است .

این قسمت از زندگانی حجة الاسلام شفتی یعنی قسارت او در عمل و اظهار آن همه رقت قلب بیمورد بی اختیار انسان را بیاد این چند بیت از اشعار ربیعه الرقی شاعر معروف عرب می اندازد که میگوید :

فأنت كذباح العاصير دأباً و عیناه من وجدی علیهن تهمل
 فلو كان من رأف بهن و رحمة لكف يداً ليست عن الذبح تعطل
 فلا تنظري ما تهمل العين وانظري الى الكف ما ذا بالعاصير تفعل
 حقیقه مطالعه زندگانی بعضی از افراد انسان از این جهت که جامع اوصاف
 متناقضه اند بسیار عجیب و عبرت آور است، حرص و جهد بی اندازه در جمع مال را
 باید ملاک حکمیت قرارداد یا بدل و بخشش خارج از حساب را، اظهار عجز و لابه و
 گریه و زاری در پیشگاه خداوند متعال برای تحصیل اجر اخروی و تعمیر خانه عقبی
 درست است یا دنیا پرستی و شهوت مقام و مال و منال، قساوت حیوانی در کشتن مردم
 و عهده داری شغل میر غضبی طبیعی است یا آن همه رقت قلب و ریختن اشک بر
 کشتگان دست خود؟ توفیق این جمله با هم و قبول اینکه چگونه يك فرد عادی
 میتواند مستجمع این همه صفات متناقضه باشد فی الواقع بسیار مشکل و حیرت انگیز
 است.

۵- وفات سید و محل قبر و اولاد او

وفات سید شفتی در عصر روز یکشنبه دوّم ربیع الثانی از سال ۱۲۶۵ بمرض
 استسقا و حبس البول در اصفهان اتفاق افتاد و او را در قبه‌ای که در مدرسه و مسجد
 بیدآباد خود ساخته بود بخاک سپردند و در عزای او چند روز بازار های اصفهان
 بسته بود و در جمیع بلاد شیعه مراسم تعزیت او را بر پا نمودند و تا قریب بیک سال
 این مراسم در آن نواحی ادامه داشت.

اما مسجد سید در بیدآباد که وی در حدود ۱۲۴۵ بساختن آن شروع کرده
 مهمترین مسجدی است که از بعد از صفویه در این شهر بنا شده و سید بیدآباد و شپیش
 را که جزء ماریین و باغات حومه شهر می‌شمرند جزو شهر آورده و محله بزرگی را
 تشکیل کرد و بر دایره شهر افزود، مساحت مسجد هشت جریب و کسری و سمت

شمالی آن دو در بیابان مجاور دارد يك در بدهلیز بقعه مرحوم سید باز میشود و داخل بقعه صندوق قبر است و ضریحی پولادی در ۱۳۲۰ که مرحوم حاج سید محمد باقر نانی ولد مرحوم حاج سیداسد الله از نجف آمد برای مرقد جد خود مرتب نمود... در دوم سمت شمالی، طرفین درو دالان در ایوانی است نمازگاہ عمومی و جنبش حوضخانه و طهارت خانه، دو سمت مغرب و مشرق شبستانهاست برای نماز، و فوقانی آنها حجرات طلاب و مهتایبها و جلوشبستانها طاقنماهای کوچک مشبك و درها بکوچه های گرد خود دارد و سمت جنوب گنبد و ایوان و چهل ستون عالی و کاشی کاری و بالای ایوان ساعت بزرگی نصب شده و در دالان گوشه شمال و مشرق ارسی بلند است قبر مرحوم آقا میرزا مهدی پسر مرحوم سید از علماء و قبر میرزا ابوالفضل نواده آن مرحوم و قبر میرزا زین العابدین و حاج سید محمد علی و آقا سید مؤمن اولاد سید بزرگ آنجا است ۱.

مشهورترین پسران حجة الاسلام حاج سید اسدالله است که از شاگردان صاحب جواهر الکلام بوده و تألیفات چند نیز از او باقیست و در ماه رجب ۱۲۹۰ هنگامیکه بعثت میرفت در کرد کرمانشاه وفات یافت و جنازه اش را بدوش تا نجف بردند و در آنجا بخاک سپردند دیگر حاج سید محمد علی است که نیز نزد صاحب جواهر تلمذ کرده بوده و بسن پنجاه و پنج در سال ۱۲۸۲ دار فانی را وداع کرده و پسر حاج سید محمد علی بنام سید محمد مهدی متولد سال ۱۲۷۸ مؤلف رساله کوچکی است در شرح علمای شیعه از حدود سال ۱۰۰۰ هجری تا سال ۱۳۰۳ بنام «غرقاب» و این عنوان یعنی غرقاب را مؤلف چون بحروف جمل با سال ۱۳۰۳ برابر است برای اسم کتاب خود اختیار کرده ولی آن رساله که نگارنده دیده ام ذیل مختصری دارد تا تاریخ قتل ناصرالدین شاه که معلوم نیست از خود مؤلف اصلی است یا از دیگری. تاریخ وفات مؤلف رساله غرقاب بدست نیامد.

یا و اشتهای تاریخی

وفیات معاصرین

علامه مرحوم محمد قزوینی

(۱۲۹۴ - ۱۳۶۸ هجری قمری)

یکی از شعرا بعد از مردن ابوبکر احمد بن علی بن ثابت معروف بخطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳) که مدت عمر خود را بجمع و نوشتن تاریخ بغداد صرف کرده در مرثیه او چنین گفته است:

لا زلت تدأب فی التاریخ مجتهداً حتی رأیتک فی التاریخ مکتوباً

علامه فقید مرحوم قزوینی از شماره سوم از سال سوم مجله یادگار تا شماره پیش که مصادف با مرگ معظم له شد در طی ده مقاله مبحث بسیار مفید و شیرینی را تحت عنوان «وفیات معاصرین» باطلاع خوانندگان ما می‌رساندند و همینکه این عنوان را در ده قسمت باوایل حرف عین رساندند بدبختانه دست اجل رشته عمر ایشان را قطع کرد و هنوز این کار بنیمه نرسیده آن مرحوم را در تاریخ مندرج و در عداد معاصرین متوفی معدود ساخت و ما در شماره قبل باین ضایعه عظیم اشاره کردیم.

در این فاصله از طرف خوانندگان دور و نزدیک چندین فقره درخواست بمارسیده است که چرا ما در طی این مجله شرح حال آن مرحوم را بدست نداده و مواد لازم راجع بزنگانی آن استاد بزرگوار را برای طالبان تراجم احوال در دسترس ایشان نگذاشته‌ایم. تقاعد ما در این باب بیشتر از آن جهت بود که دیدیم که این مطالب در غالب جراید و مجلات مقارن فوت آن مرحوم انتشار یافت و ما

تکرار آنها را دیگر لازم نمی‌دانستیم ولی حالیه چون حدس می‌زنیم که آن جمله ممکنست بدست يك عده از خوانندگان ما نرسیده باشد چنانکه درخواست بعضی از ایشان از ما از همین مطلب حکایت میکند ذیلاً باجمالی در آن خصوص اشاره میکنیم و میگوئیم که مرحوم قزوینی فرزند ارشد مرحوم ملاعبدالوهاب قزوینی است و ملاعبدالوهاب که در ایام حیات خود بملا آقا معروف بوده پسر حاج عبدالعلی کدخدای قریه گلپوزور از قرای بلوک بشاریات قزوین بوده است.

ملاعبدالوهاب پدر مرحوم قزوینی که در محرم سال ۱۳۰۶ هجری قمری فوت کرده از مدرسین مدرسه دوستعلی خان معیرالممالک در طهران و از اجله علمای عصر خویش بشمار میرفته، وی مخصوصاً در علم ادبی و ترجمه علمای و رجال اسلام تبصر داشته و بهمین نظر بعد از آنکه در سال ۱۲۹۴ از طرف علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم وقت هیأتی برای نوشتن نامه دانشوران انتخاب شدند آن مرحوم هم بعضویت هیأت مزبور اختیار گردید و بیشتر ترجمه احوال علمای لغت و صرف و نحو و ادب و فقه در کتاب مزبور نوشته قلم مرحوم ملاعبدالوهاب گلپوزوری قزوینی پدر مرحوم محمد قزوینی است و آن مرحوم خود میفرمودند که پدرم در باب ترجمه رجال برای مجلدات بعدی نامه دانشوران که بنا بود متدرجاً منتشر شود بقدر يك اطاق یاد داشت جمع کرده بود ولی پس از فوت آن مرحوم و مسافرت مرحوم قزوینی باروپا و بی‌مبالاتی دیگران آن یادداشتها از میان رفت.

مرحوم قزوینی در پانزدهم ربیع الأول از سال ۱۲۹۴ هجری قمری در طهران در محله سنگلج قدیم تولد شده و تا سال ۱۳۰۶ که پدر ایشان در حیات بوده مقدمات صرف و نحو را در خدمت والد ماجد خود تحصیل کرده سپس در دوازده سالگی پس از فوت پدر تحت وصایت و سرپرستی مرحوم شمس‌العلماء شیخ محمد مهدی عبدالربّ آبادی 'قزوینی' از اجله ادبای عصر و نویسندگان کتاب نامه دانشوران بتکمیل تحصیل نزد

اساتیدی مانند حاج سید مصطفی قنات آبادی و حاج شیخ صادق طهرانی و حاج شیخ فضل الله نوری مازندرانی و ملا علی نوری حکمی و آخوند ملا محمد آملی و حاج میرزا حسن آشتیانی مشغول شده و بزودی در نتیجه استعداد فوق العاده و تمرین و ممارست دائمی سرمایه وافر از کلیه علوم قدیمه بخصوص ادب و لغت و صرف و نحو و اشعار عرب بدست آورده و در عین جوانی عالمی دقیق و بصیر شده است.

مرحوم قزوینی چون از همان اوان جوانی فوق العاده کنجکاو و تشنه کسب معلومات و رفع مجهولات بوده بدرس مدرسه و تعالیم استادان معدود خود قناعت نمیورزیده بلکه در هر گوشه و کنار که از مردی فاضل و صاحب کمال و قابل استفاده اطلاعی می یافتند بمحضر او میشتافتند و از افادات ایشان بهره کامل بر میداشته است چنانکه غالباً ملازم محافل پرفیض مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و مرحوم سید احمد رضوی پیشاوری و مرحوم میرزا محمد حسین ذکاء الملک فروغی بوده و از انقباس قدسیه ایشان کسب کمال و تعلیم تربیت و تهذیب نفس میکرده تا آنجا که میتوان گفت که این محاضر بیش از مجالس درسهای مدرسه ای در وجود آن نابغه بمانند مؤثر شده و از هر چیز زیادتر در سر نوشت معنوی و طرز فکر آن مرحوم دخالت داشته است مخصوصاً پشت پازدن آن مرحوم بموهومات و تعبدات و تعلق خاطر تمام او بحقیقت و آزاد منشی و بحث و انتقاد منصفانه مدیون افکار مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و دیدن طرز محاورات و مجالس آن مرد بزرگ و آشنا شدن مرحوم قزوینی با اصول و روش کار اروپائیان نتیجه حشرونشر با مرحوم میرزا محمد حسین فروغی و ملازمین مجلس او بوده است و این جمله یعنی حقیقت پژوهی و آزاد منشی و بحث و انتقاد و پیروی از روش علمی دانشمندان فرنگی خصائلی است که در تمام مدت عمر با مرحوم قزوینی همراه و در هر مرحله هادی و ضامن اعمال و اقوال او بوده.

مرحوم قزوینی در ایام تحصیل در طهران با مختصر مستمری که پدر ایشان از بابت عضویت دارالتألیف و دارالترجمه زمان ناصری داشت معیشت میکرد ضمناً

بعضی از دوستان و آشنایان جوان خود درس عربی میداد و بتشویق مرحوم فروغی بزرگ در کار ترجمه مقالات و کتب از زبان عربی بروزنامه تربیت یا کتابهایی که بم توسط آن مرحوم انتشار می‌یافت کمک مینمود.

برادر کوچکتر مرحوم قزوینی آقای احمد عبدالوهابی اندکی قبل از سال ۱۳۲۲ قمری از طرف شرکت عمومی مأمور لندن شده بود، ایشان پس از مدتی اقامت در آنجا چون شوق برادر امجد خود را بنسخ عربی و فارسی میدانستند و در لندن خزانة بزرگی از آنها دیده بودند برادر را برای دیدن و مطالعه آنها بلندن دعوت کردند و مرحوم قزوینی که درسین بیست و شش از عمر بود بشوق تمام این دعوت را استقبال کرد بخیال آنکه ایامی چند در لندن بماند و پس از آنکه مطالعه خود را کامل نمود با برادر بایران برگردد. لیکن این سفر موقتی سی و شش سال طول کشید، جاذبه آن همه کتب نفیس ذقیمت و فراهم بودن آنها در یکجا و سهولت دسترسی بآن نسخه‌های عزیز و نادر و آشنائی با مرحوم پروفیسور ادوارد براون که فریفته ایران و مطلعین بتاریخ و ادبیات آن بود قصد رحیل موقت مرحوم قزوینی را بتدریج باقامت مبدل ساخت و تحقیق و مطالعه و تصحیح و مقابله در رشته‌هایی که مورد ذوق و شوق آن مرحوم بود با آن حال دقت و احتیاط و وسواس که جبلی معظم له محسوب میشد یک پاره چنان یار و دیار را از یاد ایشان برد که دیگر جز تعقیب همان منظور مجال خیالی دیگر در خاطر آن مرحوم نماند و پس از آشنا شدن بطرز کار مستشرقین بدعوت پروفیسور ادوارد براون دست بکار تصحیح و انتشار تاریخ جهانگشای جوینی زد و چون بهترین و مصحح‌ترین نسخ آن کتاب در کتابخانه ملی پاریس ذخیره بود در ماه ربیع‌الثانی از سال ۱۳۲۴ یعنی بعد از دو سال اقامت در لندن پاریس منتقل گردید و از این تاریخ تا سنه ۱۳۳۳ که بعلت وجود جنگ‌های بین‌المللی اول و ظهور عوایق چند که منجر بحرکت مرحوم قزوینی از پاریس ببرلین شد آن مرحوم

همواره در پای تخت فرانسه مقیم بود و جز در ایام تابستان که غالباً برای رفع خستگی بمملکت زیبای سوئیس میرفت دیگر از آنجا خارج نگردید و در همین مدت بود که با انتشار جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی و حاضر کردن جلد دوم آن برای طبع توفیق یافت و ضمناً چند مقاله و رساله در باب ادبیات و تاریخ ایران منتشر نمود و دوسه متن از متون قدیمه فارسی را تصحیح و احیا کرد.

هنوز سالی بیش از مدت اقامت مرحوم قزوینی در پاریس نگذشته بود که مشروطیت جوان ایران بر اثر دشمنی روسیه تزاری و اقدامات بلا رویه محمد علی میرزا بحال وقفه افتاد و آزادیخواهان و مشروطه طلبان یا مقتول شدند و یا باین طرف و آن طرف گریختند. از آن جمله عده ای نیز برای استیفای حقوق از دست رفته و رساندن فریاد مظلومانه خود بگوش آزادیخواهان دنیا و برگرداندن مشروطه بسویس و انگلستان و فرانسه پناه آوردند و در این کار مرحوم براون و یک عده دیگر از عدالت پرستان ممالک آزاد اروپا معین و معاضد ایشان شدند. مرحوم قزوینی نیز آنچه توانست در این راه کرد و در این مرحله غالباً راهنما و دستیار آزادیخواهان تبعید شده ایران بود تا آنکه مجاهدین طهران را فتح کردند و بار دیگر اصول مشروطیت در ایران مستقر گردید.

مرحوم قزوینی یک سال گذشته از شروع جنگهای بین المللی اول بدعوت آقای تقی زاده که در برلین سرپرست کمیته ایرانی آلمان بودند و روزنامه ای بنام کاوه بطرفداری از اتحاد اسلام و آلمان و اطیش و بدشمنی با روس و انگلیس منتشر میساختند به راهی مرحوم حسینقلیخان نواب که بسمت سفارت ایران در آلمان انتخاب شده بود از پاریس بطرف آلمان حرکت کرد و از طریق سوئیس در ۱۸ ذی الحجه ۱۳۳۳ (۲۷ اکتبر ۱۹۱۵) برلین رسید و تا پایان آن جنگها بلکه مدتی بعد از آن در آن شهر ماند و در تمام این مدت اوقات او بمطالعه نسخ خطی عربی و فارسی کتابخانه

سلطنتی پای تخت آلمان و معاشرت با فضلالی مستشرقین آن مملکت و اعضای کمیته ایرانی برلین و کمک بروزنامه کاوه و مصاحبت با آقای تقی زاده میگذشت و با اینکه آرزوی جز خانمه یافتن جنگ و ادامه تصحیح و انتشار بقیه تاریخ جهانگشای جوینی نداشت مراجعت آن مرحوم پاریس برای اتمام کار جهانگشا بعلل موانعی که بر اثر جنگ پیش آمده بود و عادی نشدن روابط بین ممالک متحاربه تا یک سال پس از خانمه محاربات یعنی تا سال ۱۹۲۰ میلادی بتأخیر افتاد و تنها در این تاریخ اخیر بود که معظم له بدعوت دوست دیرینه خود مرحوم میرزا محمدعلیخان فروغی و تسهیلاتی که از طرف او فراهم گردید توانست از برلین پاریس برگردد و دنباله از دست رفته کار سابق خود را در تحقیق و تصحیح کتبی که نیمه کاره مانده بود بار دیگر بدست بگیرد.

در طی این سفر دوم پاریس مرحوم قزوینی با خانمی ایتالیائی ازدواج نمود و از او دختری آورد و این خانم تنها عیال مرحوم قزوینی و آن دختر یگانه فرزند اوست.

نگارنده اگرچه از چندی قبل از آنکه موفق بمسافرت بفرنگستان شوم کتباً با مرحوم قزوینی مرتبط شده بودم ولی اولین باری که محضر ایشان را دریافتم در اوایل تابستان سال ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲۵ میلادی) در پاریس بود و از این تاریخ تا سه سال و نیم بعد که نگارنده از این سفر اول خود بفرنگستان بطهران برگشتم غالباً با یکدیگر بودیم و روز بروز رشته الفت و انس بین انین استوارتر و مؤکدتر میگردد و در این ایام مرحوم قزوینی باتمام کار جلد سوم جهانگشای جوینی که یک مقدار بعلت عادی نبودن اوضاع اروپا و مقداری هم بجهت احتیاط و وسواس آن مرحوم بکندی تمام پیش میرفت مشغول بود.

در اواسط سال ۱۹۲۸ میلادی اندکی قبل از مراجعت اینجانب از پاریس بطهران مرحوم عبدالحمیدخان تیمورتاش وزیر دربار ایران پاریس آمد و برانهمائی

جناب آقای حسین علاء که در آنوقت سفیر ایران در فرانسه بودند دیدنی از مرحوم قزوینی کرد. در این جلسه که روزی مقارن عصر در منزل مرحوم قزوینی با حضور آقای علاء و مرحوم حاج حسین آقا امین‌الضرب رئیس اطاق تجارت طهران اتفاق افتاد نگارنده نیز حضور داشتم. در آنجا صحبت از این شد که اگر ممکن باشد کسی از طرف دولت ایران مأمور شود تا از بعضی از نسخ نادره فارسی و عربی موجود در کتابخانه های اروپا یعنی از آنها که در ایران نیست نسخه هائی بردارد. مرحوم قزوینی گفت که سهلترین و مطمئن ترین طرق برای این کار عکس برداری از آنهاست چنانکه امروز در همه جای عالم معمول و شایع است. این پیشنهاد مقبول افتاد و مرحوم تیمورتاش در دفترچه بغلی خود یاد داشت کرد که برسیدن بطهران اعتباری کافی از دولت بگیرد و آنرا برای اجرای منظور فوق در اختیار مرحوم قزوینی بگذارد.

چیزی طول نکشید که نگارنده بطهران آمد، روزی مرحوم تیمورتاش مرابدر بار احضار کرد و در ضمن صحبت های دیگر گفت که فلانی آن جلسه منزل آقای قزوینی در پاریس بیادت هست؟ گفتیم بلی، گفت آن روز که من در پاریس قول دادم که بمحض رسیدن بطهران اعتباری برای نسخ خطی تحت اختیار ایشان بگذارم و مطلب را در دفترچه بغلی خود یاد داشت کردم در وجنات آقای قزوینی چنان خواندم که ایشان بیش خود در باطن میگویند که بسیاری از رجال ایران از این قبیل وعده ها داده و بهیچیک عمل نکرده اند و لابد این نیز از همان قیلهاست، سپس مرحوم تیمورتاش حواله يك صد هزار فرانك فرانسه را که برای آن مقصود بنام مرحوم قزوینی گرفته بود بمن نشان داد و گفت که دیدی که من بقول خود وفا کردم و وعده خود را فراموش ننمودم. قرار بود که ارسال بول برای منظور فوق هر سال مرتباً صورت بگیرد ولی چون کمی بعد مرحوم تیمورتاش از کار افتاد دیگر کسی آن خیال را تعقیب نکرد و جز همان ۱۰۰،۰۰۰ فرانك پولی دیگر جهت اجرای نقشه ای که بسیار مفید و مؤثر بود برای مرحوم قزوینی فرستاده نشد.

صد هزار فرانک مذکور در فوق با مبلغ مختصر دیگری که بعد از طرف وزارت معارف ایران بعنوان مرحوم قزوینی ارسال گردید صرف عکس برداری از هجده نسخه از نسخ عربی و فارسی کتابخانه های معتبر لندن و پاریس و لیدن و لینن گراد و برلین وقاعره شد و از هر کدام از آن نسخ مرحوم قزوینی در مدتی قریب بده سال دو الی سه نسخه با مقدمه های مفصل یا مختصر که بابتدای هر کدام الحاق کرد بطهران فرستاد و از آن نسخه ها که بعدها مورد استفاده فضلا قرار گرفت و بعضی از آنها نیز بطبع رسید هنوز نمونه هایی در کتابخانه ملی طهران و کتابخانه دانشکده ادبیات باقیست.

مرحوم قزوینی تا اوایل پائیز سال ۱۳۱۸ شمسی در پاریس مقیم بود، در این تاریخ بعلت حوادث جنگهای بین المللی دوم و اشکالات فوق العاده ای که برای اقامت خارجیان در ممالک متحاربه وجود داشت و مخاطراتی که هر آن متوجه جان مردم بود فرانسه را ترك گفته بعد از سی و شش سال غربت در مهرماه همان سال با خانم و دختر خود بطهران برگشت و پس از خاتمه پذیرفتن جنگ با آوردن کتابخانه نفیس خود از پاریس بطهران نیز توفیق یافت و دیگر یکسره از اروپا قطع علاقه کرد و مصمم شد که بقیه عمر را در وطن عزیز خود بپایان برساند.

از ۱۳۱۸ تا دو ماه قبل که روح پرفتوح آن مرحوم بیبهشت جاویدان خرامید اوقات آن فقید سعید مانند تمام ایام سابق باز بمطالعه و تحقیق و تصحیح متون قدیمه میگذشت و بیشتر آن در قسمت اول بمعیت دوست یگانه عزیز جناب آقای دکتر قاسم غنی بتصحیح و نشر دیوان حافظ و در قسمت ثانی بدستیاری نگارنده بتصحیح و انتشار کتاب شد الا زار صرف شد.

از يك سال و نیم پیش اوضاع مزاجی آن مرحوم با وجود کمال احتیاطی که در امر غذا و حرکت و خواب رعایت میکرد یک مرتبه دچار اختلال گردید و کار بمریضخانه و عمل جراحی کشید. اگرچه عمل با توفیق قرین شد لیکن ضعف مفرط مزاج و عدم حرکت چند ماهه بتدریج دست و پای آن مرحوم را از کار انداخت تا آنکه در حدود

ساعت ده بعد از ظهر روز جمعه ششم خرداد ماه ۱۳۲۸ شمسی برابر با ۲۸ رجب ۱۲۶۸ هجری قمری جان سپرد و جنازه آن مرحوم در جوار قبر ابوالفتح رازی مجاور زاویه حضرت عبدالعظیم در ری بخاک سرده شد. سن آن مرحوم بسال و ماه قمری برابر با ۷۴ سال و چهار ماه و سیزده روز میشد و از او يك دختر بازمانده که یگانه فرزند اوست.

اما آثار و نوشته‌های مرحوم قزوینی غیر از مقدار کثیری یادداشت و ملاحظاتی که در روی ورقه‌های جداگانه یا دفترچه‌ها و حواشی کتب باقیست و مرتب و منتشر نشده بیشتر بصورت مقالات رساله مانند و مقدمه‌ها یا حواشی است که آن مرحوم بر کتب مختلفه نوشته و بهمین جهت کمتر کتاب مستقلی در يك موضوع واحد از او باقیست اگر چه هر سلسله از آن یاد داشتها که راجع بیک موضوع است اگر بهم پیوسته میشد خود بصورت کتاب مستقل بدیعی درمی‌آمد ولی آن مرحوم هیچوقت حوصله این کار را نداشت و همیشه مقدار یادداشت‌های خود را در باب موضوعی کافی و کامل نمیدانست.

رسالاتی که بقلم مرحوم قزوینی نوشته شده و اصل یا ترجمه آنها مستقلاً بچاپ رسیده بقرار ذیل است:

- ۱ - لوايح جایی بفرانسه و ترجمه آن بانگلیسی بتوسط وین فیلد،
- ۲ - شرح حال مسعود بن سعد بن سلمان که فقط ترجمه انگلیسی آن بتوسط پروفیسور ادوارد براون بانگلیسی منتشر شده،
- ۳ - مقاله‌ای انتقادی و تاریخی در باب کتاب نفثة المصنوع تألیف محمد نسوی مؤلف سیره جلال‌الدین منکبرنی که آنرا نگارنده در سال ۱۳۰۸ شمسی در طهران بطبع رسانده.
- ۴ - رساله‌ای در شرح حال ابوسلیمان منطقی که در پاریس در جزء سلسله انتشارات انجمن تتبعات ایرانی چاپ شده،
- ۵ - تصحیح مقدمه قدیم شاهنامه،

- این دو مقاله را نگارنده در جلد دوم بیست و یکم مقاله از مقالات آن مرحوم در طهران بتاريخ ۱۳۱۳ شمسی بچاپ رسانده‌ام و از آن دو رساله دوم با مختصر تغییراتی در کتاب هزاره فردوسی نیز بطبع رسیده است ،
- ۶ - رساله‌ای در شرح حال ممدوحین سعدی که در ضمن مجموعه‌ای از مقالات از دیگران بنام سعدی نامه در ۱۳۱۶ شمسی از طرف وزارت فرهنگ باهتمام فاضل ارجمند آقای حبیب یغمائی انتشار یافته ،
- ۷ - رساله‌ای در شرح حال شیخ ابوالفتح رازی مؤلف تفسیر معروف فارسی که در آخر جلد پنجم از آن کتاب در طهران بچاپ رسیده ،
- ۸ - وفیات معاصرین شامل شرح حال مختصر و تاریخ وفات بزرگان عالم اسلام که با مرحوم قزوینی کم و بیش معاصر و آن مرحوم ایشان را دیده یا از نام و نشان آنان باخبر شده بوده است . این قسمت که در صدر همین مقاله بآن اشاره شد در مجله یادگار انتشار می‌یافت و بر اثر مرگ آن مرحوم فقط تا اوایل حرف عین امتداد پیدا کرد و اگر بانهتا می‌رسید چون خیال داشتیم که بعدها آنرا با تکمیلاتی بصورت کتابی علیحده منتشر کنیم شاید یکی از بهترین تألیفات مرحوم قزوینی و از مراجع همیشگی محققین تاریخ قرن اخیر ایران میشد . ما هنوز هم امیدواریم که پس از مذاکره با ورثه آن مرحوم بقیه آن یادداشتها را تحصیل و پس از ترتیب و تبویب آنها را ابتدا متدرجاً در مجله یادگار سپس بصورت کتابی مستقل بچاپ برسانیم .
- اما کتبی که آن مرحوم آنها را تنها یا بکمک دیگران تصحیح و منتشر یا برای چاپ حاضر کرده از اینقرار است :
- ۱ - مرزبان نامه سعدالدین وراوینی که در سال ۱۲۳۶ قمری در لیدن از بلاد هلند بچاپ رسیده .
- ۲ - المعجم فی معاییر اشعار المعجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی که که مثل کتاب اول در جزء انتشارات اوقاف کتب در سال ۱۳۲۷ قمری در بیروت بزبور طبع آراسته گردیده است .

- ۳ - چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی که ایضاً بتوسط اوقاف کیب بامقدمه و حواشی بسیار در سال ۱۳۲۷ قمری در لیدن انتشار یافته .
- ۴ - تاریخ جهانگشای جوینی تألیف عطا ملک جوینی در سه جلد که چاپ مجلدات سه گانه آن از سال ۱۹۱۲ میلادی تا ۱۹۳۷ بطول انجامیده است .
- ۵ - جلد اول از لباب الالباب عوفی بامقدمه و حواشی (جلد دوم را قبلاً مرحوم براون بیچاپ رسانده بود) .
- ۶ - دیوان خواجه حافظ شیرازی بهمراهی آقای دکتر قاسم غنی که مصحح ترین و دقیق ترین کلیات حافظ است وبدستور وزارت فرهنگ در سال ۱۳۲۰ شمسی از آن چاپی عکسی شده است .
- ۷ - شدالآزار در مزارات شیراز تألیف معین الدین جنید شیرازی بدستکاری نگارنده این سطور با حواشی بسیار دقیق ومفصل که چاپ آن بانتهارسیده وعنقریب پس از تکمیل فهرس منتشر خواهد شد .
- ۸ و ۹ و ۱۰ - تصحیح کتابهای هفت اقلیم امین احمد رازی و مجمل التواریخ فصیح خوافی و عتبة الکتبه اتابک منتجب الملک جوینی که هر سه بامشارکت نگارنده بوده و بعضی از آنها برای طبع حاضر شده ولی هیچیک هنوز بیچاپ نرسیده است .
- غیر از این جمله مرحوم قزوینی بر تذکرة الاولیای عطار چاپ مرحوم پروفیسور نیکلسن و نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی چاپ مرحوم پروفیسور براون مقدمه های محققانه نوشته اند . مقدمه هائی که آن مرحوم بر نسخی که برای وزارت فرهنگ عکس برداشته اند همه را نگارنده در جلد دوم بیست مقاله منتشر کرده ام ومقالات دیگر آن مرحوم را که قبل از سال ۱۳۰۷ شمسی در جراید ومجلات انتشار یافته بوده دوست ارجمند فاضل ما آقای پوردادود بنام جلد اول بیست مقاله در سال ۱۳۰۷ شمسی در بمبئی منتشر نموده اند . يك عده از مقالات آن مرحوم هم از ابتدای تأسیس مجله یادگار (شهریور ۱۳۲۳ شمسی) در آن مجله مندرج است . برای بقیه احوال و شمه ای از خصایل آن مرحوم رجوع شود بدومقاله ای که نگارنده در شماره قبل یادگار ومجله اطلاعات ماهیانه (تیرماه ۱۳۲۸ شمسی) نوشته ام .

قصران ری

بقلم آقای منوچهر ستوده

قصران چنانکه از نوشته های قدما برمی آید نام ناحیه کوهستانی دو دودامنه کوه شمیران است، قسمتی را که در جنوب آن واقع شده و متوجه ری قدیم و طهران حالیه است قصران بیرونی یا خارج یا سفلی و قسمت دیگر را قصران درونی یا داخل یا علیا میگفتند.

در باره اشتقاق و معنی کلمه قصران اطلاعی نداریم، یاقوت در معجم البلدان مینویسد که قصران داخل و قصران خارج اگرچه لفظاً تشبیه است ولی بکمان من در این مورد از ذکر این کلمه منظور تشبیه ندارند زیرا این کلمه فارسی است و هیأت جمع دارد مثل مردان و زنان که در جمع مرد و زن گفته میشود ۱.

صفی الدین عبد المؤمن در مراصد الأطلاع کلمه قصران را جمع فارسی میداند و چنین مینویسد: «قصران جمع فارسی قصر است که برای دو موضع بکار میرود یکی را قصران داخل و دیگری را خارج گویند و این دو موضع دو ناحیه بزرگ در کوهستان ری است» ۲.

اگر قول یاقوت و گفته صفی الدین عبد المؤمن را صحیح بدانیم و الف و نون قصران را جمع انکاریم اطلاق آن بدو ناحیه کوهستانی ری مورد ندارد زیرا نه در قصران داخل نه در قصران خارج تصور و کاخهایی ساخته نشده بوده است تا کثرت تعداد آنها موجب تسمیه این دو محل شده باشد. از این گذشته این طرز تسمیه در

۱ - معجم البلدان ذیل کلمه قصران ۲ - مراصد الاطلاع ذیل کلمه قصران

نواحی و قسمتهای دیگر کشور ما نظیر و مانند ندارد، از طرف دیگر در کلماتی مثل طهران و شمیران و لواسان و زنجان و کرمان و نظایر آنها که شاید از صدها متجاوز باشد این الف و نون دیده میشود ولی در هیچکدام از آنها نمیتوان این الف و نون را علامت جمع دانست.

یاقوت در المشترك مینویسد: «قصران بفتح قاف و سکون صاد و راء و الف و نون لفظاً تثنیه ولی کلمه فارسی معرب است»^۱. از این عبارت یاقوت چنین بر میآید که هیأت و شکل کلمه قصران با بودن الف و نون در آخر آن شبیه بتثنیه عربی است ولی ذکر اینکه این کلمه فارسی معرب است ما را متوجه مینماید که این کلمه باینکه در ظاهر وضع و بنای تثنیه عربی را دارد ممکن است تثنیه نباشد.

شاید همین الف و نون در آخر کلمه قصران که شکل تثنیه عربی بآن داده است ابن حوقل را اشتباه انداخته باشد. وی در کتاب صورة الارض خود قصران را تثنیه قصر داخل و قصر خارج دانسته و در نتیجه این دو نام را بشکل مفرد ضبط کرده و چنین نوشته است: «و از دیهای مشهوری قصر داخل و قصر خارج و بهنان و الشبر و بشاویه و دنبا و رستاق قوسین و غیر ذلك است»^۲. در صورتیکه اصطخری بجای قصر قصران نوشته و چنین ضبط کرده: «و از دیهای مشهوری قصران داخل و خارج و بهزان و السن و بساویه و دنبا و رستاق قوسین و غیر ذلك است»^۳، یاقوت هم در معجم البلدان این قسمت را از اصطخری با تغییراتی نقل کرده و چنین نوشته است: «و از دیهای مشهوری قصران داخل و خارج و بهزان و السن و بساویه و دنباوند است»^۴.

از طرف دیگر ممکن است نام قصران قاهره که مسلماً تثنیه قصر است علت اشتباه ابن حوقل باشد.

۱- المشترك وضماً والمفترق صقماً صفحه ۳۴۶ ۲- صورة الارض ابن حوقل قسم

ثانی صفحه ۳۷۹ ۳- مسالك الممالك اصطخری چاپ اروپا صفحه ۲۰۹

۴- معجم البلدان چاپ اروپا جلد دوم صفحه ۸۹۴

یاقوت در معجم البلدان در باره قصر قاهره چنین نوشته است «قصران تثنیه قصر است و این دو قصر در قاهره در سمت راست بازار طرف شمال بنا شده بوده است و مسکن ملوک منسوب بعلویان بوده است»^۱.

از ابن حوقل که بگذریم جغرافی نویسان و مورخین ایران و عرب این کلمه را بشکل «قصران» ضبط کرده اند. سمعانی با اینکه از نسائین است در باره این کلمه چنین نوشته است «قصرانی بفتح قاف و سکون صاد و راء مفتوحه بعد آن الف و در آخر آن نون نسبت بقصران است و قصران مشتمل بر دو قسمت داخل و خارج است و من شبی را در قصران خارج بروز آورده ام، این قصران در نواحی ری است و شخص مشهوری که منسوب باین محل است محمد بن آبان بن عایشه قصرانی برادر ولید بن ابان کاتب عیسی بن جعفر است...» کتاب (الأنساب سمعانی ذیل کلمه قصرانی).

مقدسی در احسن التقاسیم نویسد «از شهرهای ری آوه، ساوه، قزوین، ابهر، شلنبه، خوار و از نواحی آن قم. دماوند، شهر روز، و از دیهای آن قوسین، قصران داخل و قصران خارج، مسر، بهزان، قرج، جنی، سیرا، فیروز رام»^۲.

از کلام مقدسی و عبارات دیگران که نقل کردیم چنین نتیجه میگیریم که کلمه قصران را باید بفتح قاف و سکون صاد و راء مفتوحه بعد از آن الف و در آخر نون تلفظ کرده دیگر اینکه در حومه ری دو قصران بوده است یکی را ق-ران داخل و دیگری را قصران خارج گفته اند و در بعضی مدارک فارسی این دو را قصران درون و قصران بیرون خوانده اند مثلاً در تاریخ طبرستان چنین آمده است «چون لارجان مستخلص شد مردم قصران درون و بیرون جمله بخدمت ملک شهید آمدند و همه جامگی و اقطاع گرفته ۳ اما دیگر اینکه این دو قصران جزء دیهای کوهستانی شهر ری بوده است ابن کربویه رازی که از اصحاب حسین بن احمد علوی است بکوهستانی بودن این ناحیه چنین اشاره کرده است:

۱ - معجم البلدان چاپ اروپا جلد دوم صفحه ۸۹۴ ۲ - احسن التقاسیم مقدسی

چاپ صفحه ۳۸۶ ۳ - تاریخ طبرستان صفحه ۱۱۱

یا منیة هیجت شوقی و احزانی
 و در بیت سی و پنجم میگوید:
 و شرّ دونی عن صحبی و عن ولدی
 حتی لجات الی اجبال قصران^۱
 لا تبعدینی فبعد الدار اضنانی

الحال که دانستیم در حوزة ری دو قصران بوده است برای محدود کردن این دو ناحیه مجبوریم بعضی از اسناد و مدارکی را که از قدها یا متأخرین بدست داریم نقل کنیم:

قصران درونی یا قصران الداخل

علت اینکه این ناحیه را قصران درونی یا قصران داخل گفته اند این است که این ناحیه کوهستانی است و آبادیهای آن داخل دره های فرعی جاجرود است. کلمة قصران هنوز در اسناد و مدارک دولتی ما دیده میشود من جمله در کتاب «اسامی دهات کشور» که در شهریور ماه هزار و سیصد و بیست و سه چاپ شده است نام پانزده آبادی را بشرح ذیل جزء رودبار قصران لواسانات مینویسد:

- ۱- ایگل ۲- اوشان ۳- آهار ۴- آب نیک ۵- امامه ۶- حاجی آباد
- ۷- دربندسر ۸- رود ۹- زاگیان ۱۰- شمشک ۱۱- فشم ۱۲- کلوکان ۴
- ۱۳- گرم آب در ۱۴- لالان ۱۵- میگون.

ولی در قدیم آبادیهای دیگر لواسان بزرگ و لواسان کوچک فعلی که در حدود چهل پاره آبادی است نیز جزء قصران داخل بوده است. برای اثبات مدعای ما همین بس که «سینک» و «حزک» که فعلاً جزء لواسان کوچک است در تاریخ طبرستان و رویان سید ظهیرالدین جزء قصران ذکر شده است باین شکل: «بعد از غلبه سادات بر آمل بقیه السیف چلاویان کیا اسکندر و دوسه فرزند زاد های صغار افراسیاب را برداشته و بگریختند باین خیال که در کوهستان مازندران بمانند آنجا هم ایشان را

۱- مختصر کتاب البلدان ابن قتیبه طبع ایدن ۲۷۳ ۲- فعلا رودک تلفظ میشود.

۳- بتلفظ امروزی زاگون. ۴- امروز آنرا کیلگون تلفظ میکنند.

جای نداده بلارجان رفتند در لارجان هم قرار پیدا نکردند و روی بولایت قصران نهادند و بملوک استندار پناه جستند چون ملوک گاو باره نظر بر اصالت خود کردند دانستند که اطفال را در جرایم پدران و بدکاری ایشان دخلی نیست قریه حنك ۱ و سینك را بدیشان مسلم داشتند ۲.

در همین کتاب تاریخ طبرستان سید ظهیر الدین مینویسد: «علی کامه در قصران بکنار جاجه رود قصر بنیاد کرد و آنجا می بود و الحال آن وادی را کوشك دشت میخوانند و تلی که در آنجاست قصر علی کامه بوده است ۳ محل این قصر را محمد حسن خان اعتماد السلطنه در مرآة البلدان زیر دست «گل هندوئک» تعیین کرده است ۴.

یا قوت در معجم البلدان چنین مینویسد:

«وجوسق کوشك خلیفه است در جوار ری که از دیهای قصران داخل بشمار است ۵».

امین احمد رازی در هفت اقلیم نوشته است: «ولایت ری ابتدا نه بلوک بوده است بدینموجب که نوشته میشود - غار - فشا پویه بهنام - سبور قزج - خوار - زرند - اسفجان - شمران - شهریار - ساوجبلاغ و در نزهة القلوب آمده که رود بار قصران نیز از توابع ری بوده است و در عهد غازان خان تعلق بر ستمدار گرفته و در این زمان چهار بلوک نخستین را ری اعتبار کرده اند و باقی را علیحده ساخته اند» ۶.

۱ - این کلمه بدون شك در اصل حنك (هنك) بوده است نساخ در نسخه های قدیم و با حروفچین در چاپ فعلی اشتباه کرده است. این آبادی در جنوب سینك و سینك در جنوب افجه و هر سه آبادی در کنار رودخانه افجه بنا شده اند. نام حنك (هنك) تا امروز باقی است و بر همین آبادی اطلاق میشود.

۲ - تاریخ طبرستان و رویان و مازنهران سید ظهیر الدین چاپ درن صفحه ۳۵۲.

۳ - ایضاً صفحه ۳۱۴. ۴ - مرآت البلدان ذیل کلمه «جاجج».

۵ - معجم البلدان ذیل کلمه جوسق.

۶ - هفت اقلیم (چهارم - عراق - عجم - طهران و ری).

بنوشته امین احمد دو ایراد داریم یکی آنکه او سنت قدماء را حفظ نکرده است چه قبل از زمان او کلمه شمران بقسمت یا ناحیه‌ای اطلاق نمیشده است و قدماء همین ناحیه شمران فعلی را قصران خارج نوشته‌اند و شمران نام قلعه‌ای در قصران خارج بوده است که سید ظهیرالدین در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان خود در چند مورد بآن اشاره کرده است ۱ و در تاریخ طبرستان او نیز ذکرری از این قلعه رفته ممکن است بعد ها نام این قلعه که اهمیتی بسزا داشته بر ناحیه‌ای که سابقاً قصران خارج میگفته‌اند اطلاق شده است. ثانیاً عبارتی را که از نزّه القلوب ذکر کرده بهیچوجه در نزّه القلوب چاپ لیدن نیست و معلوم نیست امین احمد این عبارت را از کی آورده است.

گویا نوشته امین احمد برای اولین جائیست که در آنجا قصران داخل بنام رود بار قصران خوانده شده و کلمه رود بار صریحاً نشان میدهد که آبادیهای این ناحیه بر کنار و ساحل رود بنا شده‌اند.

در تاریخ طبرستان چنین آمده: «چون طغرل بدامغان رسید و آن ولایت هنوز بحکم شاه اردشیر بود مثال نبشت تا چند آنکه آنجا باشد علوفه دهند و با قزل ارسلان عهد کرد و خوار و ری بادیوان گرفت و بدوازده هزار دینار رازی آن روز قلعه انبامه از امیران قصران بنایبان خویش سپرد ۲.

وهمو میگوید که: «چون شاه با آمل آمد و پیاپی قلعه امامه قصران شد با لشکر قتیبه و مستخلص کرد و رئیس قصران عادل نام را آنجا بنشانند بمدت هفت هشت ماه ۳.

با نقل این دو جمله از تاریخ طبرستان چنین نتیجه میگیریم که اولاً انبامه (امامه فعلی) جزء قصران داخل شمرده میشده. ثانیاً آنجا مرکز حکومت جداگانه‌ای

۱ - تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین صفحه ۱۴۴ و ۱۵۴.

۲ - تاریخ طبرستان حسن بن اسفندیار قسم ثانی صفحه ۱۵۲.

۳ - کتاب سابق الذکر صفحه ۱۵۵.

بوده است و از امرای محلی چند تن در آنجا حکمرانی میکرده اند. با ذکر مدارک مذکور و شواهدی که ذیلاً می آوریم میتوانیم حدود قصران داخل را بشرح ذیل تعیین کنیم:

قصران داخل از شرق محدود است بلارجان و دماوند، از شمال برویان (کجور و نور) و لار از غرب بطالقان و لورا، از جنوب بقصران خارج. در اغلب متون تاریخی و جغرافیائی نام قصران با نام یکی از این نواحی یکجا ضبط شده است مثلاً در تاریخ طبرستان سید ظهیرالدین چنین آمده:

«و اسم مازندران محدثست زیرا که مازندران در زمین مغربست و در اصل موسوم بپیشه نارون و پیشه تمیشه هم میخواندند و بتجدید مازندران میگفتند، بسبب آنکه ماز نام کوهی است از حدگیلان کشیده است تا بلاد قصران و همچنین تا بجایرم»
ایضاً:

«و واقعاً رستم دار را درین مدت تارویان و قصران و نواحی آن آبادانی نماند»^۲. و نیز:

«حسین بن زید بیست و سه روز بدنباوند بماند رؤسای لارجان و قصران پیش او آمدند»^۳.

و همچنین درجائی دیگر گوید:

«بعد از مدتی سلطان عباس را که والی ری بود با تمامی لشکر خراسان و ری و دماوند و قصران و رویمان و لارجان و کلار بمازندران بسر شاه غازی رستم فرستاد»^۴

قصران بیرونی یا قصران الخارج

راوندی در راحة الصدور در ذکر طغرل اول سلجوقی مینویسد: «آنگاه سلطان از تبریز بسوی ری رفت تا زفاف بدارالملک باشد اندک مایه رنج بروی مستولی

۱ - تاریخ طبرستان و رویمان و مازندران سید ظهیرالدین چاپ درن صفحه ۲۱.

۲ و ۳ - کتاب سابق الذکر صفحه ۱۲۹. ۴ - ایضاً صفحه ۵۶.

شد بقصران بیرونی بدر ری بدیه طجرشت از جهت خنکی هوا نزول فرمود چه حرارت هوا بغایت بود، رعاف بروی مستولی شد و بهیچ دارو امساک نپذیرفت تا قوت ساقط شد از دنیا برفت در رمضان سنهٔ خمس و خمسین و اربعمائه ۱.

از این بیان راوندی چنین مستفاد میشود که اولاً قصران بیرونی (قصران خارج) بدر ری بوده است ثانیاً دیه طجرشت (تجریش) از دیهای قصران بیرونی است استاد محترم آقای عباس اقبال در مجلهٔ یادگار سال اول شمارهٔ دوم چنین نوشته‌اند:

«شبهه‌ای نیست که این قریهٔ طجرشت که بدر ری و جزء قصران سفلی بوده و بخنکی هوا شهرت داشته همین تجریش حالیه است» ۲.

از تجریش که بگندیم قریهٔ ونک را که در جنوب غربی تجریش قرار دارد سمعانی جزء قصران بیرونی ری دانسته و اینطور نوشته است «ونک بفتح واو و نون در آخر آن کاف و آن قریه‌ای از قرای ری است که من در سفر بسمت قصران خارج (همان قصران بیرونی که شمیران کنونی جزء آن بوده) از آنجا گذشتم» ۳.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب در ذکر نومان ری چنین مینویسد «قلعهٔ طبرک بجانب شمال در پای کوه افتاده است و ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است» ۴ بعد از حفریات ری محل قلعهٔ طبرک بر ما روشن شده است و امروز آثاری از آن قلعه نیز برجاست. این قلعه در دامنهٔ جنوبی یکی از رشته‌های کوه «سه پایه» که در شمال ری قدیم بوده است قرار دارد و آبادهای قابل ذکر پشت این کوه آبادی های شرقی شمیران فعلی است.

کن که از آبادهای مهم اطراف طهران است در زمان یاقوت از قرای قصران محسوب میشده است و او در معجم البلدان از این آبادی چنین یاد میکند: «کن بالفتح

۱ - راحة الصدور صفحه ۱۱۲ . ۲ - مجلهٔ یادگار سال اول شمارهٔ دوم صفحه ۱۶

۳ - کتاب الانساب ورق ۵۸۶ بتقل از مقالهٔ استاد محترم آقای اقبال از مجلهٔ یادگار .

۴ - نزهة القلوب چاپ لیدن صفحه ۵۳ .

ثم التشديد مصدر كنت الشيء اذا جعلته في كـ. اكنه كناً اسم جبل وكن ايضاً من قري قصران^١.
همين مؤلف «أذن» را قریه‌ای از نواحی کوره قصران خارج مینویسد^٢ و «دزاه» از دیهای قصران می‌شمارد^٣.

در تاریخ طبرستان چنین دیده میشود: «چون نوید شدند و با اصفهبد چیزی بدست نداشته بعهد وقرار و موافقت بازگشتند و اتابک محمد را بری بنشانده و ضیاع کهن قصران بیرون با اصفهبد داده^٤».

محمد حسن خان اعتماد السلطنه نتیجه مطالعات خود را درباره قصران در نامه‌ای بدرون مستشرق روسی در تاریخ سه شنبه هفتم جمادی الاولی سنه ١٢٩٦ چنین نوشته است:

«البته آنجناب اطلاع دارند و در کتب مورخین و جغرافیائی قدیم ایران و عرب علی الخصوص معجم البلدان یا قوت حموی و غیره ملاحظه فرموده‌اند که بلوک قصران را در حوالی ری ضبط کرده‌اند و دو قصران فرض نموده‌اند قصران علیا و قصران سفلی و آنچه محققین ابن مایه بتحقیق یافته‌اند قصران سفلی عبارت از بلوک شمیران است که در جلگه طهران در دامنه رشته البرز از قریه کلاک واقع در سمت شرق رود کرج الی چاهک که الحال حکیمیه معروف است امتداد دارد و قصران علیا همین لواسانات را میگویند که از گردنه کوچک طرف شمال جلگه طهران که شخص سرازیر شده از رودخانه جاجرود عبور نموده سمت شمال این رودخانه اول بلوک لواسانات است که بدو لواسان تقسیم شده لواسان بزرگ و لواسان کوچک و این لواسانات را حالا هم قصران علیا میگویند^٥».

١ - معجم البلدان ذیل کلمه «کن».

٢ - همان کتاب ذیل کلمه «أذن» و ذیل «قصران الداخل».

٣ - کتاب مذکور ذیل کلمه «دزاه». ٤ - تاریخ طبرستان قسم دوم صفحه ١١٢

٥ - مرآت البلدان جلد چهارم صفحه ١٠. ٦ - سفرنامه...

ما و خوانندگان

۱ - اعتراض بنویسنده مقاله چند استخاره از محمد علی شاه و جوابهای آنها
فاضل محترم آقای کاظم موسوی میرزائی مقیم زنجان از تاریخی که ما در شماره
سوم از سال سوم مجله یادگار نام عمّ مکرّم ایشان مرحوم حاج سید ابوطالب زنجانی
را در عداد علمای مستبد مانند مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری و سید علی آقا یزدی
و آخوند ملا محمد آملی آورده ایم لطف مخصوصی بمجله ما پیدا کرده و هر وقت
مجال یافته اند در این باب بما تاخته اند در صورتیکه ما عقیده خود را در باب مرحوم
حاج سید ابوطالب در شماره ششم و هفتم و هشتم از همان سال مجله صریحاً بیان کردیم
و گفتیم که ما مستبد بودن کسی را که عقیده ای سیاسی است بهیچوجه گناه نمیدانیم
و وجود این عقیده را در کسی ناقض مقامات علمی و فضلی او نمیشماریم چنانکه از
آقای میرزائی خواهش کردیم که شرح حال مرحوم عمّ خود را برای ما بنویسند
و ایشان هم لطفاً آنرا مرقوم داشتند و ما نیز آنرا با اظهار امتنان در مجله یادگار
منتشر ساختیم.

اینک باز ایشان بمناسبت انتشار مقاله «چند استخاره از محمد علی شاه» که در
شماره قبل بقلم همکار عزیز ما آقای احمد توکلی انتشار یافته تجدید مطلع نموده
و شرحی را که ذیلاً از نظر خوانندگان محترم میگذرد برای درج در مجله یادگار
فرستاده اند.

ما بنام آزادی مطبوعات نوشته آقای میرزائی را عیناً منتشر میکنیم تا
خوانندگان بیغرض در باب آن که در حقیقت متضمن هیچ حرف حسابی نیست و بتعبیر
خود ایشان بکلی خارج از «نزاکت» و متضمن افترا و تهمت و نسبتهای ناروا یکی
از نویسندگان محترم ماست حکمیت کنند و بدانند که آقای توکلی در نشر آن اسناد

هیچ غرض و مرضی نداشته بلکه بتشویق نگارنده آنها را صرفاً برای خدمت بتاریخ منتشر ساخته اند.

ابتدا عین نوشته آقای میرزائی را منتشر میکنیم بعد جواب خود را:

«در دو شماره اخیر مجله یادگار مقاله می نحت عنوان فوق بقلم آقای احمد توکلی نظر نگارنده را جلب نمود پس از مطالعه و امعان نظر در مضامین مقاله ایشان و اسائه ادبیکه نسبت بیکی از اعظام علماء روشن ضمیر و مفاخر اعصار اخیره ایران نموده بودند بر آن شدم که در اثناء ماه روزه با نداشتن حال و مجال کافی بررد ایشان قیام نموده و ثابت نمایم در حق مرحوم میرزا طالب زنجانی اشتباه نموده و طریق نا صوابی پیموده اند.

نویسنده محترم اینمقاله پیش خود تصور کرده است که بگشوف بزرگی نامل شده و پرده از راز مهمی برداشته است و با نهایت غرور و خود پسندی مانند بعضی از نویسندگان بی انصاف احساسات غرض آلود خویش را ظاهر ساخته و آنحس باطنی کذائی را با نیش قلم راضی نموده اند.

«فی الواقع بسیار اسف آور شده که این رویه تخریب بزرگان و طعن بر زنده و بر مرده آن در این کشور بی دروازه رواج غریبی پیدا کرده است.

«مانند اینست که عده می برای این کار مأموریت دارند مخصوصاً در این چند سال اخیر جمعی خیانت پیشه که مسلماً بساز اجانب میرقصند در گوشه و کنار پیدا شده اند که علماء و رجال و بزرگان با تقوای این ملت را هدف تیر های زهر آلود تهمت قرار میدهند و بهر وسیله ناروا متمسک شده بفکر تخریب آنان افتاده اند غافل از اینکه این رویه مشؤم تیشه بریشه خود زدندست و اگر ما بزرگان علم و ادب و سیاست را خراب ساختیم برای ما دیگر چه باقی خواهد ماند.

آقای احمد توکلی ضمن مطالب مقاله خویش چنین مینویسند:

«مطالعه این اوراق نکاتی از تاریخ گذشته را آشکار میسازد که سرنوشت این

مردم فلك زده تا چه حد دستخوش هوی و هوس و عدم تصمیم بوده و چگونه تکلیف ملتی که تشنه آزادی بوده با يك استنباط ناصواب یا مغرضانه یکی از علماء عصر از کلام الله مجید معین میشده و قتل و آزار و عزل و نصب ها بصورتی جاهلانه انجام میگرفته است.

این بود شاهکار نویسنده مقاله چند استخاره از محمد علی شاه با جوابهای آنها. بیش از آنکه وارد جواب شده و بر د مطالب ایشان پیردازم ناگزیر این نکته را اینجا متذکر میشوم هر چند که خوانندگان محترم یادگار مرا مستبد یا مرتجع بخوانند. آقای توکلی چشم جنابعالی و چشم تشنگان آزادی روشن باد که دیگر آن آن دوره «تاریک» سپری شد مخالفین جدی مشروطه از میان رفتند آن علماء و پادشاهانیکه تکلیف این مردم را از روی قرآن معین میکردند همگی از این جهان فانی رخت بسته بدار آخرت شتافتند دیگر هیچ مانعی برای ترقی و تعالی این ملت که تشنه آزادی بود باقی نمانده از اینرو است که می بینید مشروطه خواهان ما ایران مفلوك و بد بخت را در ظرف مدت چهل و چهار سال که از آغاز مشروطیت میگردد گلستان ارم و بهشت روی زمین ساختند و خوشبختانه سرنوشت این ملت خوشبخت دیگر بهیچوجهی دستخوش هوی و هوس نبوده و تکلیف این یکمشت ساکنین بهشت برین با استنباط مصلحت آمیز زمامداران دلسوز و متقی و پاکدامن از کتاب (...) معین میشود، آفرین بر این رادمردانیکه در مدتی کم چنین کارهای بزرگی انجام دادند.

آقای محترم مسلماً تصدیق خواهید فرمود که صاحب مسلك معین و دارای عقیده سیاسی مشخصی بودن در میان ملل راقیه عالم جرمی محسوب نمیشود بلکه کسانی که تا آخر عمر بدون تزلزل در يك مرام و مسلکی باقی بمانند بلکه جان خود را فدای عقیده نمایند چنین اشخاصی اولاً همیشه نادر و کم بوده اند و ثانیاً این قبیل مردان پیش همه ملل عالم محترم میباشند.

۱- با احتمال قوی آن مرحوم را شبانه در کتابخانه منزل خود خفه نموده و کشتند.

پس مخالفت با مشروطیت بر فرض صحت قضیه «آنها مشروطه کذایی» که بنده و جنابعالی و سایرین میوه های شیرینش را هر دم چیده و میخوریم جرمی نخواهد بود که سهل است بلکه فی الحقیقه اشخاص بصیر و غیر متعصب اذعان خواهند نمود که مخالفت با چنین مشروطیت که ما داریم مایه افتخار است و بالأخره بمفاد جمله «المستقبل کشاف» معلوم خواهد شد کدامین فرقه و حزبی محق بوده اند.

آقای محترم مطلب زیاد و گفتنی بسیار است ناچارم که باختصار کوشیده و طریق اجمال بگویم با وصف این میترسم که آقای مدیر محترم یادگار بعنوان مفصل بودن یا بهانه های دیگری مقاله مرا توقیف نمایند لیکن در این مورد گمان ندارم چنین بی لطفی را روا دارند زیرا که خودشان میفرمایند قلم آزاد و عقیده آزاد است پس اگر چنین است بنام آزادی مطبوعات درج خواهند فرمود.

آقای توکلی و دیگران باید متوجه این نکته باشند که مردانی مانند مرحوم حاج میرزا ابوطالب زنجانی قدس سره که سرد و گرم روزگار را دیده و هفت شهر عشق را باصطلاح گشته و تجربه ها آموخته و خود نیز از نزدیک وارد و ناظر جریان کارها بودند و نظری بسیار عمیق و دیده بینا و بصیر داشته و بروحیات ایرانی و خصایل و سجایای این ملت آشنائی کامل داشتند عقیده شان بر این بود که مشروطیت فی حد ذاته خوبست ولیکن بواسطه عدم رشد کامل ملت ایران و مهیا نبودن این محیط هنوز موقع این کارها نرسیده است و این مشروطیت نا بهنگام بضرر ایران و ایرانی تمام خواهد شد.

بلاخره از آغاز کار ظهور امارات و قرائن بیشمار مدلل و مبرهن ساخت که این بار کج هرگز بسر منزل مقصود نخواهد رسید و اکنون بنده و آقای توکلی و سایرین با نهایت تأسف مشاهده می نمایم که مشروطیت نارس و نا بهنگام ما باری از دوش این ملت ستم دیده برداشت و هیچ دردی از درد های ما را علاج نکرد.

اگر حقیقت را بخواهیم همینست که اجمالاً مذکور افتاد و اگر فقط قانع

بالباق باشيم البته همه چيز داريم مشروطه نيز داريم احزاب قانوني هم داريم و
قس عليهدا ...

واما موضوع استخاره نمودن مرحوم سيد زنجاني ره براي سلطان قانوني عصر
و نوشتن جواب استخاره بخط خود پشت پاكٔ محمد عليشاه كه نويسندهٔ مقاله را
عصاني ساخته بحديكه نتوانسته است از فرو بردن نيش خود داري نمايد و باچند
جملهٔ خارج از نزاکت كاملاً از حدود لازمه خارج شده اند زيرا ايشان و امثالشان
گوچكتر از آنند كه چنين نسبتی را بشخصی مانند حاج ميرزا ابوطالب زنجاني داده
واو را متهم «باستنباط ناصواب و مغرضانه» نمايند .

شايد از هنگام نزول قرآن مجيد تا امروز کسی پيدا نشده است كه استخاره
نمودن از قرآن را براي رعيت يا سلطان گناهی عظيم شمرده باشد و اين اولين بار است
ميشنويم كه يكفرد مسلمان و تابع قرآن در مركز مملكت اسلامي پيدا شده و استخاره
كردن را رسماً و علناً از معاصي كبيره شمرده و در مطبوعات نيز منتشر می سازد .

آقای توکلی با کمال معذرت اظهار میدارم كه جنابعالی سوراخ دعا را كم
گرفته ايد و بی گدار بآب زده ايد بهتر بود كه براي مقاله نوشتن عنوان و موضوع
ديگری پيدا نموده و بدانوسيله اظهار حیاتی میفرموديد هنوز هستند کسانی كه از حق
و حقیقت دفاع خواهند كرد و در خود پایتخت دولت شاهنشاهی اشخاصی كه آن مرحوم
را دیده و معاشرت باوی داشته اند و در قيد حیات میباشدند آنان نيز فرمایشات جنابعالی
را با لبخند تلقی خواهند كرد .

استخاره از ازمینهٔ قدیمه در ایران و ممالک اسلامی معمول به و متعارف بوده
است، اخبار و روایات كثیره در این باب و طریق استخاره و تفأل از قرآن كريم وارد
شده است پس اصل موضوع مسلم و قابل تردید نیست .

در میان علماء و زهاد اشخاصی پيدا میشوند كه استخارهٔ آنان مزیتی بر ديگران
دارد مردم طهران كه پایتخت مملكت اسلامی بود با استخارهٔ مرحوم حاج ميرزا ابوطالب

طاب نراه عقیده خاصی داشتند تا آنجائیکه سلاطین عصر از ناصرالدین شاه مرحوم تا محمدعلیشاه در اینموارد بآن مرحوم مراجعه مینمودند و البته همانطوریکه فعلاً نیز معمول است طالب استخاره مطلب و مقصود خود را روی ورقه می نوشته و آنرا جوف پاکتی گذارده و سر آنرا می بندد و گاهی نیز سر پاکت را بالاک مهور می سازد چنانکه محمدعلیشاه نیز چنین می کرده و باستثنای یک فقره همه جوابها پشت پاکت سر بسته نوشته شده است.

بدینمعنی که پادشاه مطلب را در یک ورقه نوشته و آنرا لای پاکت می گذارد و برای تحصیل جواب خدمت آن مرحوم میفرستاد و مسلماً سر پاکتها را نیز بالاک مهور میکرد و مرحوم زنجانی ره بدون اطلاع از مطلب و نیت فرستنده بهمان قرار از قرآن استخاره نموده آیه و استنباطات شخصی خود را پشت پاکت می نوشت چنانکه خود آقای توکلی نیز باین قسمت اشاره کرده اند و گراورهای مجله هم شهادت میدهند که جوابها پشت پاکتها نوشته شده است.

با چنین وضعی شخص چنانکه خدای نکرده اهل غرض هم باشد چگونه میتواند اعمال غرض نماید پس کاملاً مبرهن شد که این جمله «بایک استنباط ناصواب و مغرضانه یکی از علماء عصر» خود مغرضانه بوده جز اتهام بیمورد و ناروا چیز دیگری نیست.

درخاتمه بنویسنده محترم مقاله مذکور تذکراً اظهار مینمایم که البته جنابعالی زمان حیات آن مرحوم را درک نکرده و شخصاً او را ندیده اید و مسلماً به پیچوجهی من الوجوه آشنائی بسنخ فکر و روحیاتش نداشته از خصوصیات زندگانی و مراتب علمی و فضائل وی نیز کاملاً بی خبرید شاید چند کلمه در حق او از مغرضین شنیده و تحت تأثیر واقع شده اید.

پس لازم است با کمال بی طرفی از اشخاص بصیر و مطلع تحقیقاتی نموده و اطلاعات ناقص خود را در اینمورد تکمیل فرمائید.

و ثانیاً کتب و نوشتجات او را پیدا کرده مطالعه نمائید تا بر جناب عالی آشکار شود که عالمی نظیر وی در ایران کمتر پیدا شده و بین او و معاصرینش بین الارض و السماء فاصله بوده است، کفی فی حقه که مرحوم سید جمال الدین افغانی پس از چندین جلسه مذاکره علمی و سیاسی که در طهران با او نمود بارزش واقعی و جلالت شأنش پی برده و مکرراً گفته بود که من غالب ممالک شرقی و اسلامی را گشته و سیاحت کرده و با علماء بزرگ و رجال سیاسی و افاضل برجسته آن ممالک ملاقات و صحبت کرده‌ام و لکن تاکنون در هیچ یک از بلاد اسلامی «یا مشرق زمین» نظیر حاج میرزا ابوطالب زنجانی را در میان علماء روشن ضمیر پیدا نکرده و ندیده‌ام ...

اینک جواب ما بنوشته آقای میرزائی :

ما نوشته معترض محترم را بدون کوچکترین تصرف بنام آزادی مطبوعات و قلم و عقیده که یکی از بزرگترین نتیجه همین مشروطیتی است که آقای میرزائی بتخطئه آن پرداخته و عم مکریشان از مهمترین موانع تحصیل آن بوسیله ملت زجر کشیده و ستم دیده ایران بوده اند منتشر کردیم و برخلاف ایشان که از نعم مشروطه برخوردارند و هنوز از دوره پراز ظلم و فساد و وحشت و آزادی کشی عهد ناصرالدین شاه و محمدعلیشاه با حسرت یاد و در حقیقت کفران نعمت میکنند بهمین مشروطه ناقص یا بقول ایشان کذائی (!) افتخار میورزیم و یقین داریم که از برکت همین مشروطیت است که امروز آقای میرزائی با کمال آزادی میتوانند بهمین مشروطه بتازند و ما هم آنرا آزادانه منتشر کنیم و عقاید خود را در رد آن اعتراضات علنی نمائیم والا اگر در ایام قبل از مشروطه بود دستگاه استبداد بما اجازه چنین فضولها (!) را نمیداد و مثل مدیر روزنامه احتیاج که در تبریز نوشته بود که ایران بصنایع جدید اروپا احتیاج دارد از دست امثال حسنعلیخان امیر نظام چوب میخوریم .

البته مشروطیت امروز ناقص و متضمن مفاسد و معایب بسیار است اما کمال بی انصافی است اگر کسی بگوید که مشروطه طلبان و آزادیخواهان صدر مشروطیت که آن همه جانفشانی کردند و زجرها دیدند و غالباً جان و هستی خود را در این راه نهادند صفا و صمیمیت نداشتند و در پی تحصیل چنین مشروطیتی میکوشیدند بلکه امر مسلم اینست که این جماعت که از مظالم دستگاه حکومتی و تعدی و تجاوز و کیف مایشائی علمای سوء بتنگ آمده بودند سعی میکردند که آن بساط را برچینند و امیدوار بودند که هر بساط دیگری که بجای آن گسترده شود بآن خرابی و فساد نخواهد بود.

فحوائی کلام آقای میرزائی که روحاً مستبد مانده اند دال بر اینست که مثلاً دوره محمد علی میرزا از دوره ما بهتر بوده و مشروطیت امروزی صد درجه از استبداد آن عهد بدتر است. یا ایشان باصطلاح دستی از دور بر آتش دارند یا کینه نسبت بمشروطه دیده بصیرت ایشان را پوشیده است. نوای مشروطه خواهی ابتدا از تبریز برخاست و تمام آن نتیجه مظالم و بی ناموسیها و تعدیات محمد علی میرزا در دوره ولایت عهد و اعوان و انصار او نسبت بمردم غیور و مسلمان و باشاهت آذربایجان بود. بزرگترین فضل مشروطیت باین است که حکومتی است متکی بقوانین، حال اگر قوانین بعلت فساد دستگاه مجریه درست اعمال نمیشود و تبعیضاتی پیش میآید این نقص ناشی از مجریان است نه از وجود قوانین و بهر حال وجود قانون ولو آنکه درست عمل نشود از بی قانونی هزار بار بهتر است.

در عهد استبداد فقط شهوت و اراده نفس هیأت حاکمه و بعضی از علمای از خدا بیخبر بر جان و مال و ناموس مردم تسلط داشت و با آنکه همه خود را مسلمان می خواندند کوچکترین احکام شریعت غرای اسلامی را که همه مبنی بر رعایت جانب مظلوم و حفظ جان و مال و ناموس رعایا و ترفیه حال و تدبیر مال کار ایشان است

رعایت و اجرا نمی‌کردند و اگر می‌کردند هرگز صدای کسی بلند نمیشد و بدادخواهی و تخریب بنای دستگاه جور و عدوان ایشان قیام نمی‌نمودند. باری اگر بخوایم در باب امری که پیش ما بدیهی است بیش از این بنویسیم هم مطلب بدرزا میکشد و هم بحث ما بحشی لاطائل خواهد بود، آقای میرزائی مختارند که پیوسته در عقیده خود بمانند چنانکه ما نیز تا عمر داریم دست از ایمان خود برنمیداریم 'کلّ حزب بما لدیهم فرحون'.

در نوشته آقای میرزائی دو نکته برخلاف واقع هست که گذشتن از آن و بی جواب گذاشتن آنها ممکنست در دیگران نیز تولید سوء تفاهم کند اول اینکه ایشان تصور کرده اند که آقای توکلی نویسنده 'مقاله چند استخاره از محمدعلی شاه' خدای نخواستہ قصد اسائه ادبی بمرحوم حاج میرزا ابوطالب داشته و دستگاه ما دستگاهی است برای 'تخریب بزرگان و طعن برزنده و مرده آنان' و ما هم 'از آن خیانت پیشگانیم که مسلماً بساز اجانب میرقصیم' و غیرها.

انصافاً این نوع بهتان و افترا از جانب مرد فاضلی که خود را باصول تدین و تورع مقید میداند و باید در حکمیتهای خود بین خود و خدا وجدان خویش را حاکم قرار دهد بسیار عجیب و ناروا و غیرمنتظر است.

ما هیچوقت منکر مقامات علمی مرحوم حاج میرزا ابوطالب نبوده و نیستیم بلکه او را یکی از اعلم علمای عصر خود می‌شماریم اما مداخله آن مرحوم را در امور ملکی و سیاسی آن هم در تقویت حکومت جور و استبداد و خوش آمدگویی نسبت بکسی که مردم خون خود را برای ویران کردن کاخ مظالم او میریختند بیجا نمیدانیم و اگر بگوئیم که او بادعای آقای میرزائی روشن ضمیر و پیش بین بوده و در نتیجه گردیدن در هفت شهر عشق ابقای ظلم و جور را از جانب کسی که قسم بقرآن را نقض کرده بود تصویب مینمود ناچار باید اقرار کنیم که بزرگان دینی دیگر ما مانند

مرحوم آخوند خراسانی و آیه الله مازندرانی و سیدین سندین العیاذ بالله راه خطا میسپرده و این همه مسلمانان که از ایشان تقلید و تبعیت میکردند راه ضلال می پیموده و حق بجانب محمد علی میرزا و امیر بهادر و لیاخوف و شاپشال و صنیع حضرت و مفاخر الملك بوده است!

ای کاش مرحوم مغفور حاجی میرزا ابوطالب بهمان زندگانی علمی که مال آن وارستگی و قطع علاقه از اعراض دنیائی است اکتفا میکردند و مانند مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی طاب ثراه گرد چنان دربارها نمیگردیدند و بکلیه دعوتها که از جانب ظلمه و فسقه میشد جواب رد میدادند تا امروز زبان اهل انتقاد در ایشان دراز نباشد و ای کاش آقای میرزائی هم بجواب همین قبیل انتقادها اکتفا میکردند و دیگر گرد تهمت‌ها و افترا آتی که از طرف بعضی از آخوند های قدیم یا پاره ای از روزنامه نویسان امروزی برای از میدان بیرون کردن خصم و تذلیل او بکار برده شده نمیگردیدند.

ما و مجله ما از هر کس بیشتر در اعلائی شأن بزرگان این کشور کوشیده و اوراق پنج ساله یادگار شاهد صادق این قول است و ایشان یقین داشته باشند که در این زمینه غیرت ملی ما کمتر از هیچکس نیست منتهی ما هر چه را حق میدانیم مینویسیم و هیچ غرضی هم جز خدمت بحقایق تاریخی نداریم، حال اگر این روش بمذاق بعضی خوش نیاید تقصیر از ما نیست بلکه آن ناشی از تلخی حقیقت است.

ثانیاً آقای میرزائی در نوشته خود ادعا کرده اند که آقای توکلی یعنی «یک فرد مسلمان و تابع قرآن در مرکز مملکت اسلامی استخاره کردن را رسماً و علناً از معاصی کبیره شمرده است».

میخواهیم بدانیم که آقای میرزائی این جمله را از کجای نوشته آقای توکلی

استنباط کرده و چرا دست بنغمه‌ای زده‌اند که بی‌شبهت بهوچیگری بعضی از روزنامه‌های طهران نیست؟

این نوع سفسطه بما حق میدهد که ما نیز بنوبه خود بگوئیم که جای بسیار تعجب است که در يك مملکت مشروطه که قانون اساسی آن بعد از قرآن و احکام دین پیش ما مقدس‌ترین قوانین است کسی پیدا شود که بآن توهین کند و بر تمام کسانی که بآن علاقه مند و پای بندند رسماً و علناً بتازد.

هیچ مسلمانی منکر عظمت مقام قرآن و حقانیت احکام و آیات آن نیست ولی همان قرآن بر کسانی که برخلاف نصوص صریحه آن مرتکب اقسام مظالم و جنایات میشوند و در موارد بیچارگی وضع نفس بجای اصلاح خود از آن راه‌چاره میجویند و آنرا دام تزویر قرار میدهند لعنت میفرستد.

ما در باب استنباطات دور و درازی که مرحوم حاج میرزا ابوطالب از آیات بسیار مختصر و کوتاه کلام الله مجید کرده و کسی را که میدانسته است هیچگونه تصمیم و اراده‌ای نداشته و پیوسته «دلیل المتحیرین» را در مواقع بیچارگی (نه در موارد ظلم و عدوان و ارتکاب مناهی) بیاری خود میطلبیده تقویت می نموده کاری نداریم و میگوئیم که صورت استخاره‌ها همه در پاکت سر بسته بلاک و مهر بوده و عالمی از پیش خود چنین استنباطهایی کرده اما چه میفرمایند در باب جوابهایی که آن مرحوم با اطلاع کامل عالماً و عامداً در زیر اسم بزرگانی مثل مرحومین مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و جناب آقای حاج منبر السلطنه نوشته و غرض و کینه خود را نسبت باین زعمای مشروطیت آشکار ساخته و احساسات باطنی خویش را آشکار نموده است. این بود جوابی که ما نشر آنرا در دفاع خود و رد اتهامات و اعتراضات آقای میرزایی لازم میدانستیم. حال اگر ایشان از لحن بعضی از جمل آن بر آشفته شوند خوبست ابتدا يك بار نوشته خود را بخوانند تا یقین کنند که البادی، اظلم.

۲ - قاتل مرحوم بهبهانی

اینکه مرحوم علامه قزوینی در شماره گذشته صفحه ۷۱ قاتل مرحوم سید عبدالله بهبهانی را حیدرخان عمو اوغلی دانسته اند بر حسب اطلاعاتی که یکی از رجال مطلع بما داده اند صحیح نیست بلکه آن مرحوم بدست دو نفر مجاهد قفقازی که یکی از ایشان هم بعد ها در تبریز بقتل رسید کشته شده و حیدر خان عمو اوغلی بهیچوجه در این کار دخالت نداشته است.

۳ - طرز وصول مالیات در ایران

آقای نصره الله فتحی آتشباک از اهواز از ما میپرسند که برای مالیات ایران و تاریخ طرز اخذ مالیاتهای قدیم از زمان باستان تا اوایل مشروطیت بچه کتابهایی باید رجوع کرد ضمناً میخواهند بدانند که شرح مالیات دوره هزار ساله دولتهای اسلامی را از چه کتابهایی میتوان بدست آورد.

جواب این سؤال چنانکه بر هر مطالعه کننده ای واضح است کمال اشکال را دارد و هیچ کتاب بخصوصی نیز در این باب نوشته نشده، تنها با مراجعه دقیق بعداً کثیری از کتب تاریخ و آداب و سیر ملوک و غیرها میتوان مطالبی متفرق در این موضوع بدست آورد. چون در این شماره مجال ما کم است امیدواریم در یکی از شماره های آینده تا آنجا که اطلاعات ما اجازه میدهد مآخذ و مدارکی را در این باب در اختیار سؤال کننده محترم بگذاریم.

۴ - ماده تاریخ رثاء مرحوم قزوینی

آقای بهاء الدین الفت قطعه شعری در رثاء مرحوم علامه قزوینی سروده و آنرا که متضمن ماده تاریخی از ساخته های پدر دانشمند معظم ایشان جناب آقای محمد باقر الفت است از اصفهان برای درج در مجله یادگار برای ما فرستاده اند. چون وصول نامه ایشان مقارن اتمام مجله بما رسید ناگزیر درج آنرا بشماره های آینده موکول میداریم.

فهارس سال پنجم

۱ - فهرست مطالب

- مسائل روز : کتابخانه سلطنتی ۱ - ۲ : ۱ - ۷، دفاع از زبان فصیح فارسی ۱ - ۲ :
- ۷ - ۱۸ بلای تعصب و بیدوقی ۳ : ۱ - ۵، بعد از صد سال ۴ - ۵ : ۱ - ۸،
بهار امیدواران ۶ - ۷ : ۱ - ۸ ضایعه عظیم جبران ناپذیر ۸ - ۹ : ۱ - ۸،
بعضی از علل ترقی و انحطاط تاریخی ایران ۱۰ : ۱ - ۱۳
- تاریخ قاجاریه : دونفر صاحب منصب خارجی، در خدمت ایران ۱ - ۲ : ۱۸ - ۳۱
مکاتیب تاریخی : شیخ عبیدالله کرد و عباس میرزا ملک آرا ۱ - ۲ : ۳۲ - ۳۵ مکتوب
روسای بختیاری بسفری خارجه در طهران ۳ - ۶ - ۸، بعضی از مراسلات
امیر کبیر بناصرالدین شاه ۶ - ۷ : ۱۱۸ - ۱۲۱ .
- مسائل علمی : موضوع علم تاریخ ۱ - ۲ : ۳۶ - ۴۰، مخاطرات ناشی از علم ۱۰ : ۱۳ - ۲۱
مسائل جغرافیائی : پاکستان ۸ - ۹ : ۹ - ۲۶
- اشعار خوب : حاجبان بادیه خریده بسیم ۱ - ۲ : ۴۱ - ۴۲ از تفرلات ادیب صابر
۴ - ۵ : ۵۷ - ۶۱، در وصف بهار از شهاب اصفهانی ۶ - ۷ : ۱۰۱ - ۱۰۳
از گفته‌های شرف الدین شفروه ۱۰ : ۲۶ - ۲۸
- ورقی از تاریخ مشروطه : حیدر هم‌اوغلی و محمد امین رسول زاده ۱ - ۲ : ۴۳ - ۶۷
چند استخاره از محمد علی شاه ۸ - ۹ : ۴۵ - ۶۵
- مباحث تاریخی : سابقه نشر اسکناس در ممالک شرقی ۱ - ۲ : ۶۸ - ۷۷، قبر یعقوب بن لیث
۴ - ۵ : ۱۲۳ - ۱۲۹، آبا قبر ابوعلی مسکویه در اصفهان است ۴ - ۵ : ۱۳۰ - ۱۳۳
توجه ایرانیان در گذشته بطب و اطبا ۶ - ۷ : ۹ - ۲۶، ایران جنوب غربی در آغاز
عهد تاریخی ۶ - ۷ : ۱۳۶ - ۱۴۸ تاریخ زردشت ۸ - ۹ : ۲۷ - ۴۴
- عشایر ایران : طوایف سنجایی ۱ - ۲ : ۷۸ - ۸۸، ۳ : ۲۵ - ۴۰، ۴ : ۳۸ - ۵۶، ۷ : ۱۲۲ -
۱۳۵
- یادداشت‌های تاریخی : وفیات معاصرین ۱ - ۲ : ۸۹ - ۱۱۰، ۳ : ۵۱ - ۷۲، ۴ : ۷۹ - ۹۱،
۸ - ۹ : ۶۶ - ۷۲، ۱۰ : ۴۴ - ۵۳ .
- بزرگان مستشرقین : بیاد پروفیسور مرتسقله ۱ - ۲ : ۱۱۱ - ۱۱۴

- رجال دوره قاجاریه : سلطان مسعود میرزا ظل السلطان ۵-۹۲:۴-۱۰۵، میرزا
عبدالوهابخان آصف الدوله ۶-۲۷:۷-۳۷
- ما وخواندگان : ۱-۱۱۵:۲-۱۴۰-۷۳:۳-۴۸۰-۵-۱۳۴-۶-۱۰۹-۷-۱۴۹-۸-۱۰۲-۹-۷۴-۶۵ : ۱۰۰۱۵۱-۱۳۱:۹
- آثار هنری : دو تصویر از سلاطین صفوی ۸-۸۲:۹-۸۴
نوادر و امثال : بعضی از نوادر و شعری دوره قاجاریه ۱-۱۴۱:۲-۱۴۷،
شعری گمنام : آقا صادق هجری تفرشی ۶-۶۲:۷-۱۰۰،
مطبوعات تازه : ۱-۱۴۸:۲-۱۴۰-۴-۱۰۲-۵-۱۶۰-۶-۱۶۲-۸-۱۰۲-۹-۱۶۰-۷
ورقی از تاریخ شرق شناسی : شرق شناسان و شرق شناسی در آلمان ۸-۷۳:۹-۸۱
آثار باستانی : آثار تاریخی فارس ۳-۹:۲۴-۴-۹:۵-۶-۳۵-۷-۷۴-۹۱،
جغرافیای بلاد و نواحی : خشکسالی در قایانات ۳:۴۱-۴-۵۰، من یوحی ۶-۷:۱۰۴-
۱۰۷، بلوچستان ۸-۸۵:۹-۱۱۳
نسخ خطی : کتاب تقاوة الآثار محمود بن هدایة الله نطنزی ۴-۶۲:۵-۸۷، سراج الطریق
و ریاض الخلود ۶-۳۸:۷-۴۸، کتاب الحکمة فی الادعیه ۸-۱۲۴:۹-۱۳۰
احوال بزرگان : حاجی محمد کریم خان کرمانی ۴-۱۰۶:۵-۷-۱۱۸-۶-۷۳-۶۲:۷-۱۲۲
بیاد بزرگان گذشته : چند نکته راجع برساله نفس ابوعلی سینا ۴-۱۱۹:۵-۱۲۲
آثار قدما : ترجمه فارسی کتاب الفرج بعد الشدة ۶-۴۹:۷-۶۱
خاندانهای تاریخی : خاندان شفروه ۶-۱۰۷:۷-۱۱۷
طرز تدریس علوم قدیمه : روش تدریس علوم دینی شیعه امامیه ۸-۱۱۴:۹-۱۲۳،
تحقیقات تاریخی : آیا صاحب تاریخ آل مظفر محمود گیتی است یا محمود کتبی ۱-۲:
۱۴۰-۱۳۵
علمای امامیه : حجة الاسلام شفتی ۱۰: ۲۸ - ۴۳
خطوط مشاهیر : نامه ای بخط پیرلوتی ۱۰: ۲۲ - ۲۵
- ۲- امامی نویسندگان و شعرا
- مرحوم افضل الملک کرمانی : جغرافیای بلوچستان ۸-۸۵:۹-۱۱۳
اقبال (عباس) : مدیر مجله : کتابخانه سلطنتی ۱-۲:۱-۵، دفاع از زبان فصیح فارسی
۱-۶:۲-۱۷، موضوع علم تاریخ (ترجمه) ۱-۳۶:۲-۴۰، سابقه نشر اسکناس
در ممالک شرقی ۱-۶۸:۲-۷۷، آیا صاحب تاریخ آل مظفر محمود گیتی است یا محمود
کتبی ۱-۱۳۵:۲-۱۴۰، نوادر شعری عهد قاجاریه ۱-۱۴۱:۲-۱۴۸، بلائی تعصب و

بیدوقی ۵-۱:۳، مکتوب رؤسای بختیاری بسفرای خارجه ۸-۶:۳، بعد از صد سال ۴-۵:
 ۷-۱، بهار امیدواران ۸-۱:۷-۶، میرزا عبدالوهابخان آصف الدوله ۶-۷:۷-۲۷-۳۷،
 ترجمه فارسی کتاب الفرج بعد الشدة ۶-۷:۷-۴۹-۶۱، خاندان شفروه ۶-۷:۷-۱۰۸-۱۱۷،
 بعضی از مکاتیب امیر کبیر ۶-۷:۷-۱۱۷-۱۲۱، ضایعه عظیم جبران ناپذیر ۸-۱:۹-۸،
 کتاب الحکمة فریومدی ۸-۹:۹-۱۲۴-۱۳۹، مخاطرات ناشی از علم ۱۰:۱۳-۲۱، شرح
 حال حجة الاسلام شفتی ۱۰: ۲۸-۴۳، شرح حال مرحوم قزوینی ۱۰: ۴۴-۵۴
 آقای بیضانی (حسین پرتو): کتاب تقاریر الآثار ۴-۵: ۶۲-۷۸

د دکتر بیانی (مهدی): دو تصویر از سلاطین صفوی ۸-۹: ۸۲-۸۴
 د تقی زاده (سیدحسن): توجه ایران بطب و اطباء در گذشته ۶-۷: ۲۶-۹
 تاریخ زردشت ۸-۹: ۳۳-۴۴، بعضی از علل ترقی و انحطاط تاریخی ایران
 ۱۰: ۱۳-۱۰

د توکلی (احمد): دو نفر صاحب منصب خارجی در خدمت ایران ۱-۲: ۱۸-۳۱،
 چند استخاره از محمد علی شاه ۸-۹: ۴۵-۶۵

د راست (نیکالا): محل قبر یعقوب لیث ۴-۵: ۱۲۳-۱۲۹، آثار تمدن قدیم ایران
 ۶-۷: ۱۲۹-۱۴۷

د سحاب (ابوالقاسم): آقا صادق هجری تفرشی ۶-۷: ۹۲-۱۰۰
 د سعادت نوری (حسین): شیخ عبیدالله و ملک آراء ۱-۲: ۳۲-۳۵، ظل السلطان
 ۴-۵: ۹۲-۱۰۵

شهاب اصفهانی، شعر در وصف بهار ۶-۷: ۱۰۱-۱۰۳
 صابر (ادیب): بعضی از تغزلات او ۴-۵: ۵۷-۶۱
 آقای صدر هاشمی (محمد): آیا قبر ابوعلی مسکویه در اصفهانست ۴-۵: ۱۵-۳۰
 ۱۳۳

د فرای (ریچارد): بیاد پروفیسور هرتسفلد ۱-۲: ۱۱۱-۱۱۴
 مرحوم قزوینی (محمد): وفیات معاصرین ۱-۲: ۸۹-۱۱۰، ۳: ۵۱-۴۷۲

۵: ۶۳-۹۱-۶، ۷: ۱۲۲-۱۲۸، ۸-۹: ۶۶-۷۲
 آقای گنجی (محمدحسن): خشکسالی در قاینات ۳: ۴۱-۵۰، پاکستان ۸-۹:
 ۹-۳۲

د گیلانپور (محمدکاظم): داستان ژنرال سیمو ۴-۵: ۲۸-۳۵

د مخیر (مهندس محمدعلی): آثار تاریخی فارس ۳: ۹-۲۴، ۴: ۵
 ۶-۷: ۷۴-۹۱



آقای مکرری (محمد): طوایف سنجابی ۱-۲: ۷۸-۸۸، ۳-۲۵: ۴۰-۴۴، ۳۶-۶۵

سراج الطریق و ریاض الخلود ۶-۷: ۳۸-۴۸

دکتر منشی زاده (داود): شرق شناسان و شرق شناسی در آلمان ۸-۹: ۷۳-۸۱

ناصر خسرو، حاجیان بادیه خریده بسیم ۱-۲: ۴۱-۴۲

آقای نشأت (صادق) طرز تدریس علوم دینی شیعه در عتبات ۸-۹: ۱۱۴-۱۲۴

فوائی (عبدالحسین): حیدر خان عمو اوغلی و محمد امین رسول زاده ۱-۲:

۴۳-۶۷ حاجی محمد کریم خان ۴-۵: ۱۲۴-۱۲۹، ۶-۷: ۶۹-۷۳

فهرست تصاویر و نقشه‌ها

استانیسلاس بروسکی ۱-۲: ۲۶، ژنرال پتی ۲-۲: ۳۱، صورت جمعی از مجاهدین

صدر مشروطیت ۱-۲: ۴۹، حیدرخان عمو اوغلی ۱-۲: ۵۴، نقشه جمهوریهای قفقاز به

۱-۲: ۶۲، نمونه‌ای از چاو منتشر در چین ۱-۲: ۷۰، حسین خان سالار ظفر سنجابی ۱-۲:

۸۰، سردار مقتدر سنجابی ۱-۲: ۸۴، قطعه‌ای از خط طاهر وحید ۱-۲: ۱۱۹،

بازی الک و دولک ۱-۲: ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، نقشه آثار تاریخی فارس ۲: ۱۶-

۱۷، شیر محمد خان سنجابی ۳: ۲۸، سردار ناصر سنجابی ۳: ۳۰، ایضا ۳: ۴۲، یکی

از زنان سنجابی ۳: ۴۰، نقشه موقت باران سالیانه در ایران ۳: ۴۲، کلاته حاجی حسین

در شمال بیرجند ۳: ۴۷، میرزا تقیخان امیر کبیر ۴-۵: ۵۵، منظره شهر قدیم گور ۴-۵: ۱۰،

خرابه آتشکده‌ای در کازرون ۴-۵: ۱۲، تنگاب فیروز آباد ۴-۵: ۱۵، تل ضحاک در

فسا ۴-۵: ۱۷، قلعه کبری فسا ۴-۵: ۱۸، خرابه سدی در شهر قدیم ایج ۴-۵: ۲۰،

قلعه دختر داراب ۴-۵: ۲۲، نقش رستم داراب ۴-۵: ۲۴، مسجد سنگی داراب ۴-۵: ۲۷،

ژنرال بارتلمی سمینو ۴-۵: ۳۱، ژنرال نیکلاس مینو ۴-۵: ۳۳، یکی از دهات ماهیدشت

۴-۵: ۴۰، مصمصام‌الملک و پسرش سردار ناصر ۴-۵: ۴۹، یکی از زنان سنجابی ۴-۵:

۵۶، مسعود میرزا ظل‌السلطان ۴-۵: ۹۴، شیخ احمد احسانی ۴-۵: ۱۰۸، سید کاظم

رشتی ۴-۵: ۱۱۳، حاجی محمد کریم خان ۴-۵: ۱۱۵، گنبد منسوب بامام زاده شاه ابوالقاسم

۴-۵: ۱۲۹، میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله ۶-۷: ۷۵، هشت تصویر از روسا و

مناظر من یوحی ۶-۷: ۱۰۴-۱۰۷، سلامه مرحوم محمد قزوینی در ابتدای شماره ۸-۹،

نقشه هندوستان و پاکستان ۸-۹: ۱۰، آبیاری در پاکستان ۸-۹: ۱۳، طرق در پاکستان

۸-۹: ۱۵، یکی از سکنه بومی ایالت سند ۸-۹: ۱۹، منظره یکی از خیابانهای کراچی

۸-۹: ۲۱، عمارت مجلس شورای ملی پاکستان ۸-۹: ۲۳، تصاویر ده استغاره از

محمد علی شاه ۸-۹: ۴۷-۴۵، تصویر شاه اسمعیل صفوی ۸-۹: ۸۳، تصویر شاه عباس ثانی

۸-۹: ۸۴، مرحوم افضل‌الملک کرمانی ۸-۹: ۸۸، تصویر نامه‌ای بخط پیرلوتی

۱۰: ۲۳ و ۲۵، حجة الاسلام شفتی ۱۰: ۲۸-۴۳، نقشه قصران علیا و سفلی ۱۰: ۵۷